

<https://www.doi.org/10.31918/twejer.2032.17>

e-ISSN (2617-0752)

p-ISSN (2617-0744)



سیاست تغییر لباس و واکنش مناطق کردنشین در دوره پهلوی اول

م.ی. نهژی نازاد نه بویه کر

زانکۆی سلیمانی

azee.abobaker@univsul.edu.iq

د. ههردی مهدی میکه

زانکۆی سلیمانی- زانکۆی گه شه پیدانی مروی

hardi.mika@univsul.edu.iq

چکیده

مسئله تغییر لباس در سطح عمومی جامعه ایران تا قبل از به قدرت رسیدن رضاشاه به اجرا درنیامد و همانند دوره قاجار، نظامیان و مقامات دولتی را شامل می‌شد، اما در راستای برنامه‌های نوسازی و هویت‌سازی که یکی از اهداف اصلی دولت پهلوی اول برای تشکیل دولت مرکزی و حکومت مطلقه بود، در سال ۱۳۰۷ش قانون لباس متحدالشکل به تصویب رسید و عموم مردم ایران ناچار به تغییر لباس شدند. اجرای این سیاست واکنش‌های مختلفی را در سطح جامعه ایرانی در پی داشت که قیام ملاخلیل نمونه بارزی از مقاومت و مخالفت مردمان مناطق کردنشین به سیاست اجباری دولت بود. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای با تکیه بر اسناد و روایت‌های تاریخ شفاهی انجام گرفته است. تحقیق حاضر به این نتیجه رسیده است که دولت در اجرای سیاست لباس متحدالشکل از ابزارهای مختلفی مانند معارف و اوقاف با به‌کارگیری خشونت و اجبار بهره می‌جست. واکنش برخی از روحانیون و سران عشایر مناطق کردنشین به نحوی بود که این قانون را به عنوان تهدیدی بر هویت مذهبی، ملی و فرهنگی خود می‌دانستند و در مقابل اجرای آن مقاومت کردند.

واژگان کلیدی: پهلوی اول، لباس متحدالشکل، مناطق کردنشین، هویت،

قیام ملاخلیل

سیاست تغییر لباس و واکنش مناطق کردنشین در دوره پهلوی اول

مقدمه

پیشینه لباس متحدالشکل در ایران به نیمه اول قرن نوزدهم در دوره قاجاریه برمی‌گردد؛ در این دوره و در پی شکست‌های سنگین سپاهیان قاجار در دو دوره از جنگ‌های ایران و روسیه (۱۲۱۹-۱۲۲۸ ه.ق / ۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه.ق) که منجر به از دست رفتن بخشی قابل توجهی از خاک ایران و همچنین تهدید تمامیت ارضی ایران گردید، عباس میرزا، ولی‌عهد شاه قاجار را به فکر اصلاحات اساسی در وضعیت ارتش و ایجاد یک سپاه مدرن و قدرتمند همانند کشورهای اروپایی انداخت. متحدالشکل کردن نظامیان از اقداماتی بود که در جهت منظم ساختن و یکدست نشان دادن سربازان انجام گرفت. در سالهای بعد کم و بیش مسئله لباس متحدالشکل ادامه پیدا کرد و حتی تلاش‌هایی برای اعمال آن در نهادهای غیرنظامی انجام گرفت، اما تا آمدن رضا شاه بر سریر قدرت، متحدالشکل لباس در همان حوزه نظامی و برخی از ادارات حکومتی صورت گرفت و وارد عرصه اجتماعی نشد.

دولت پهلوی در بین سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۷ش مجموعه قوانینی در راستای اجباری کردن پوشیدن لباس متحدالشکل (یونیفورم) در ایران اعمال کرد. در این مدت تأسیس نهادهای رسمی همانند خدمت سربازی (اجباری)، مدارس مدرن، بیمارستان‌های جدید و ... لباس متحدالشکل را که منحصر به ساختار ارتش بود در سرتاسر جامعه ایرانی گسترش داد و در نهایت با تصویب قانون متحدالشکل نمودن لباس در سال ۱۳۰۷ش به آن رسمیت بخشید. اگرچه لباس جدید، پیشتر در ارتش نظامی دوره قاجار کم و بیش اجرا شده بود، اما کاربردهای مختلفی داشت، در حالی که لباس متحدالشکل نظامی در دوره قاجار بیشتر کارکردی اصلاحی و

تنظیم ارتش را داشت، اما در دوره پهلوی اول نمادی برای نشان دادن اقتدار دولت و تحمیل هویت جدید بود.

دولت رضاشاه در راستای نیل به اهداف خود که عبارت بود از ایجاد یک دولت مرکزی قوی که از طریق آن به اهداف دیگر خود همانند نوگرایی، غرب‌گرایی و ملی‌گرایی دست یابد، در پی یک‌دست نمودن جامعه ایران در همه سطوح زندگی اجتماعی و فرهنگی بود. سیاست لباس متحدالشکل اگرچه در ظاهر به نظر می‌رسید صرفاً برنامه‌ای فرهنگی برای یک‌دست کردن لباس و پوشش جامعه بود، اما در واقع بخشی از سیاست یکپارچه‌سازی جامعه بود که از طریق آن یک هویت ملی واحد را جایگزین تمام هویت‌های موجود در جامعه ایرانی می‌کرد، آن هم در جامعه‌ای که تنوع هویتی و فرهنگی از شاخصه‌های منحصر به فرد آن بود.

اجرای برنامه تغییر لباس اگرچه در دستور کار دولت رضاشاه قرار گرفت، اما خیلی زود در مقابل نارضایتی بخش‌های مهم و تاثیرگذاری از جامعه که روحانیون و برخی از سران عشایر بودند، قرار گرفت. در کنار واکنش عشایر قشقایی و بختیاری در غرب و جنوب ایران که به برخوردهای مسلحانه انجامید، قیام قبیله‌های منگور و مامش به رهبری شخصیتی روحانی به نام ملاخلیل، پردامنه‌ترین جلوه اعتراض و عدم استقبال عشایر ایران و کردها نسبت به سیاست فرهنگی دولت بود.

پژوهش حاضر از دو بخش اصلی تشکیل شده است؛ بخش اول: پیشینه تاریخی لباس متحدالشکل در ایران، قانون لباس متحدالشکل، زمینه‌های اجرای آن در سطح جامعه و سیاست دولت پهلوی در مقابله با روحانیون و سران عشایر به عنوان دو قشر اصلی در مقابله با سیاست لباس. بخش دوم: واکنش مناطق کردنشین به سیاست لباس، چگونگی

اجرای این سیاست، روند قیام ملاخلیل و در نهایت ماهیت و نتایج قیام ملاخلیل.

پرسش‌های تحقیق

اهداف دولت از اجرای سیاست لباس متحدالشکل چه بود؟ این سیاست در مناطق کردنشین چگونه اجرا گردید و واکنش‌ها به آن چگونه بود؟ مردم مناطق کردنشین به ویژه روحانیون و خوانین چه تلقی‌ای از این سیاست داشتند؟ ماهیت قیام ملاخلیل به عنوان جدی‌ترین واکنش کردها به سیاست لباس، چه بود؟

اهداف تحقیق

بررسی چگونگی اجرای سیاست لباس متحدالشکل توسط دولت پهلوی اول در مناطق کردنشین ایران و تحلیل ماهیت واکنش مردم این مناطق به این سیاست با تأکید بر قیام ملاخلیل گورمری.

فرضیه تحقیق

با توجه به اینکه لباس، بخش جداناپذیری از هویت فرهنگی مردمان مناطق کردنشین بوده است، سیاست لباس متحدالشکل با در نظر گرفتن سابقه مقابله دولت با قدرت‌های محلی این مناطق از آغاز روی کارآمدن رضاشاه، به عنوان تهدیدی بر هویت مذهبی و ملی این مناطق محسوب شده و اجرای آن با مقاومت و واکنش منفی کردها همراه بود.

پیشینه لباس متحدالشکل در ایران

لباس متحدالشکل در تاریخ معاصر ایران ریشه طولانی ندارد و به -
کارگیری آن به عنوان یکی از قوانین نظامی به دوران قاجار و سلطنت

فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۶۰ ه.ق) برمی‌گردد. در این مدت عباس میرزا (۱۲۰۳-۱۲۴۹ ه.ق)، در دنباله اندیشه‌های ترقی‌خواهانه و اصلاح‌گرایانه خود بخصوص در امور نظامی و در راستای تشکیل یک ارتش ملی و مقتدر به سبک کشورهای قدرتمند آن زمان همچون روسیه، فرانسه و انگلیس، اقداماتی را در جهت سامان دادن به ارتش ضعیف و ناهماهنگ قاجار انجام داد. اصلاح نظام قشون قاجار براساس توافقاتی که انجام گرفت زیر نظر افسران فرانسوی آغاز گردید و در بخش ظاهر و لباس، لباس متحدالشکل سپاهیان همانند لباس نظامیان فرانسه، عبارت بود از لباس نیم‌تنه خرمایی رنگ، شلوارهای آبی رنگ، کفش‌های ساقه کوتا و کلاهی سیاه رنگ (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۶۳-۲۶۴). عباس میرزا برای آنکه این لباس نظامی مورد تمسخر مردم قرار نگیرد و احتمالاً سپاهیان از پوشیدن آن امتناع نکنند، خود و فرزندان اولین کسانی بودند که لباس متحدالشکل نظامی را بر تن کردند (لاچینی، بی تا: ۳۸-۳۹).

در همین زمان بود که اولین واکنش‌ها و مخالفت‌های روحانیون به برخی از این اصلاحات و نوآوری‌ها خصوصا در مسئله لباس جدید نظامیان آشکار گردید و علی‌رغم توفیق عباس میرزا در قانع ساختن بخشی از علما برای تأیید اصلاحات جدید، اما برخی از آنان لباس جدید را به مثابه "پوشیدن لباس یک ملت نامسلمان" پنداشتند (الگار، ۱۳۶۹: ۱۳۶).

در دوره ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ه.ق)، اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و نظامی شتاب بیشتری گرفت و سیمای جامعه ایرانی تغییرات ملموسی را به خود دید. علاقه شخصی ناصرالدین شاه به فرهنگ اروپایی و تلاش برای تزییق آن به جامعه ایرانی، در کنار تلاش‌های دو صدراعظم اصلاحگر او / میرکبیر (۱۲۶۴-۱۲۶۸ ه.ق) و سپهسالار (۱۲۹۲-۱۲۹۴ ه.ق)، تغییرات این دوره را در مقایسه با گذشته منحصر به فرد

کرد. در مدت صدراعظمی امیرکبیر، یکی از اصلاحات نظامی عبارت بود از تهیه لباس متحدالشکل برای سربازان ایرانی به سبک نظامیان اتریش که البته برای تهیه این لباس از پارچه‌های وطنی که ساخت صنایع ایران بود، استفاده شد (شمیم، ۱۳۸۷: ۱۴۸).

میرزا حسین خان سپهسالار نیز همچون امیرکبیر به اصلاحات وسیعی در امور اداری کشور دست زد. از تغییرات مهم در حوزه متحدالشکل لباس، این بود که برای اولین بار مسئله تغییر لباس جدا از نظامیان، کارکنان و کارمندان دولتی (دیوانیان) را نیز شامل شد، به طوری که لباس بلند آنان تبدیل به لباس کوتاهی شد که عبارت بود از شلوار، جلیقه و سرداری (شیروبی، ۱۳۸۴: ۶-۷)، همچنین پوشیدن کت یقه باز و بستن دستمال گردن کمی رواج پیدا کرد (تنکابنی، ۱۳۹۵: ۲۹). در مورد نظامیان نیز یکی از تغییرات این دوره گذاشتن نشان شیر و خورشید جلوی کلاه نظامی بود که نشانگر درجه نظامی آنها بود. سپهسالار تلاش‌هایی را هم برای متحدالشکل کردن "مردم عامه" انجام داد، اما توفیق آنچنانی به دست نیاورد، همچنان که عبدالله مستوفی عقیده داشت: "کوتاه کردن لباس و کلاه و در حقیقت متحدالشکل کردن مردم آن روز، کار سهولی نبوده است" (همان، ص ۱۲۴).

در این دوره برای اولین بار برخی از نهادهای دیگر همانند زندان‌ها، مدارس جدید و ادارات دولتی جدیدی نظیر تلگراف و پست که غالباً تحت نظارت هیئت‌های خارجی بودند، هرکدام صاحب لباس مخصوص خود شدند، اما در کل بی‌نظمی در ساختار لباس تا دوران احمد شاه قاجار (۱۳۲۷-۱۳۴۳ ه.ق) ادامه داشت. تا پایان عصر قاجار لباس نظامی اروپایی مثل کت، شلوار تنگ، پالتو و غیره به استثنای کلاه، تا حدوی به لباس غیرنظامی مردان شهری بسط پیدا کرد و سیمای نسبتاً متحدالشکلی به آن‌ها بخشیده بود (محمدی و سیداحمدی زاویه، ۱۳۹۶: ۸). در یک نگاه

کلی در دوره ناصری، طبقه فرادست جامعه میل بیشتری به تغییر لباس از خود بروز دادند و در مقابل طبقه فرودست جامعه از آنجا که تحت تاثیر روحانیت بودند، حساسیت بیشتری نشان دادند، در واقع مراجع تقلید و اهل اجتهاد با روحیه ضدفرنگی که داشتند، مانع تغییر لباس عامه مردم شدند (پناهی، ۱۳۷۲: ۱۱۱-۱۱۴).

در دوره مشروطه (۱) و تحت تاثیر تغییرات اجتماعی و فرهنگی که به سرعت در حال انجام بود، پوشش اروپایی اعم از کت و شلوار، پاپیون و کراوات رواج پیدا کرده بود، بیشتر مردان پایتخت نشین و تعدادی از شهرهای بزرگ شمال و شمال غربی پذیرای لباس های جدید بودند که البته گروه بزرگی را تشکیل نمی دادند (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۲۳۷).

مسئله لباس بعد از پایان جنگ جهانی اول و استقرار دولت مرکزی، جنبه اقتصادی نیز پیدا کرد؛ یکی از مباحثی که در مجلس شورای ملی مطرح گردید، ضرورت استفاده از لباس های تولید داخل ایران بود که هدف آن کاهش وابستگی به واردات پارچه و لباس از کشورهای غربی بود. نتیجه این طرح، تصویب قانون مربوط به "البسه وطنی" در سال ۱۳۰۱ش در مجلس شورای ملی بود که براساس ماده اول، دولت مکلف به تهیه لباس هایی برای مستخدمین کشوری و لشکری از صنایع و نساجی های داخلی بود (جانی، ۱۳۸۸: ۴۷۱-۴۷۲)، این لایحه همه کارکنان خدمات شهری، اعضای کابینه و نمایندگان مجلس را ملزم به پوشیدن پوشاک دوخت ایران می کرد. این دستور عمل در سال ۱۳۰۲ش و بنا به حکم رضاخان (سردار سپه)، وزیر جنگ وقت، پرسنل نظامی را نیز شامل می شد (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۲۳۷).

با به قدرت رسیدن رضاخان مسئله لباس متحدالشکل جدیت بیشتری پیدا کرد و در طول سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۴ش که رضاخان به ترتیب به

مناصب وزارت جنگ، رئیس کل قوا و در نهایت سلطنت ایران رسید، اقدامات تدریجی را برای تشکیل ارتش نظامی واحد و قشون متحدالشکل انجام داد. رضاشاه برای اجرای اصلاحات در همه سطوح جامعه به یک ارتش نیرومند نیاز داشت که همین مسئله باعث شده بود که در عمده اصلاحات کوچک و بزرگ، به نحوی ارتش نقش پررنگی ایفا کند، از همین رو ارتش در کنار دیوان سالاری و حکومت (کابینه و مجلس)، سه ستون نهادین نظام پهلوی را تشکیل دادند (فوران، ۱۳۹۲: ۳۳۲-۳۳۳). در این مسیر ادغام کلیه واحدهای نظامی همچون بریگارد، قزاق و ژاندارمری در وزارت جنگ، بستر لازم را برای قشون متحدالشکل فراهم کرد و تصویب قانون نظام وظیفه در سال ۱۳۰۵ش، مهمترین اقدام رضاشاه برای متحول کردن ارتش ایران بود که فرآیند لباس متحدالشکل را کامل کرد (شیخ نوری، ۱۳۸۵: ۲۸-۲۹). در قشون متحدالشکل جدید، افسران، درجه‌داران و افراد امنیه، لباسی آبی رنگ شبیه یونیفورم فرانسوی بر تن داشتند و براساس نظامنامه لباس صاحب منصبان و افراد پلیس در سال ۱۳۰۹ش، لباس مامورین از پارچه‌ای سربی رنگ تشکیل شده بود (زندیه و یوسفی، ۱۳۹۳: ۵۸).

اقدامات رضاشاه در حوزه لباس، به وضع پوشاک نظامیان سر و سامان بخشید و لباس جدید از منظر زیباشناسی، ژستی مطلوب و باوقاری را به نظامیان و سپاهیان بخشید. به عقیده عاقلی، "یونیفورم نظامی جدید دارای وجه زیباشناسی جمعی نیز بود که به مشاهده‌گر خود احساس غرور می‌داد و به قشون متحدالشکل فارغ از پیشینه فرهنگی و اجتماعی خود، هویت نوینی اعطاء می‌کرد" (عاقلی، ۱۳۹۰: ۶۶). گام بعدی رضاشاه در زمینه تغییر لباس و یکپارچه‌کردن آن، انتقال این تجربه نسبتاً موفق به سطح جامعه ایرانی و یکسان‌سازی لباس ایرانیان بود، اقدامی که برخلاف لباس نظامیان واکنش‌های متفاوتی را در همه سطوح

جامعه ایرانی به همراه داشت و چالش بزرگی را برای دولت نوپای پهلوی در این زمینه ایجاد کرد.

یک سال قبل از تصویب قانون متحدالشکل، در اولین اقدام جدی دولت برای متحدالشکل لباس در سطح جامعه و در اواسط مرداد ۱۳۰۶ش، "کلاه پهلوی" که مشابه کلاه کپی فرانسوی بود، به عنوان کلاه رسمی مردان ایرانی باب شد. عرضه کلاه جدید اولین واکنش جدی روحانیون را به همراه داشت و به بست نشینی علمای تهران در قم و تعطیلی بازارها منجر شد. "مخالفت با کلاه جدید بر روی لبه آن متمرکز بود که مانع از تماس پیشانی با خاک به هنگام سجده می شد" (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۹۵).

۱-۱- مجلس شورای ملی، قانون متحدالشکل لباس و عادی سازی

اگرچه به دلیل ماهیت حکومت رضاشاه و اختیارات فراقانونی او، مجلس شورای ملی و نمایندگان آن قادر به به کارگیری همه اختیارات خود نبودند، اما با این وصف بعد از نهاد سلطنت، مجلس از "حق انشا و وضع قوانین" برخوردار بود (الیاسی، ۱۳۹۲: ۵۴). این در حالی بود که مجلس برآمده از انتخابات دوره هفتم تا یازدهم، مجلس "یکدست"ی بود که رضاشاه به مخالفان و منتقدان خود اجازه ورود به آن را نداد و نمایندگان حامی مطلق دولت‌های منصوب او بودند (طلوعی، ۲/۱۳۷۶: ۷۲۶)، از این رو طبیعی بود که مجلس شورای ملی، قوانینی را وضع یا تصویب کند که در راستای سیاست‌های رضاشاه باشد.

اجرای برنامه تغییر لباس در آغاز کار از هیأت وزراء و بلدیّه (شهرداری) تهران شروع شد؛ طبق متحدالمال (۲) که از ریاست وزرا به بلدیّه تهران ارسال گردید، آمده است: "هیأت وزراء در جلسه ۴ مهرماه

۱۳۰۷ش تصویب نمودند که عموم مستخدمین دولتی و بلدی و معلمین(به استثنای مستخدمینی که لباس رسمی دیگری برای آنها از طرف دولت معین شده و می‌شود) و همچنین محصلین مدارس جدید در تمام مملکت، به کلاه پهلوی و نیم‌تنه باید ملبس شوند. وزراء و رؤسای ادارات مربوطه، مسئول اجرای این تصویب‌نامه خواهند بود. تصویب‌نامه در کابینه ریاست وزراء ضبط است"(سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰: ۳).

با نگاهی به مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی درباره تصویب قانون متحد الشكل البسه و نطق برخی از نمایندگان موافق، می‌توان به دیدگاه حاکم در آن دوره زمانی به فرهنگ و نقش آن در وحدت جامعه پی برد. برای مثال رضا افشار (نماینده ارومیه) از جمله کسانی بود که به لباس متحد الشكل به مثابه "وحدت ملی" می‌نگریست:

"ملت ما از حیث لباس یک وحدت شکلی ندارند. اگر یک سیاحی در مملکت ما به طرف شمال یا به طرف غرب مسافرت کند، می‌بیند یک مردمانی هستند که چهار تا شال روی کلاه‌شان می‌بندند و به عنوان کلاه سرشان است که بدبختانه اغلب افراد ما این شکل هستند، کلاه قسمت عمده ایلات ما را اگر دیده باشند، می‌بینند یک کلاه خیلی بلند بزرگی روی سرشان می‌گذارند که ممکن است پشت آن کلاه سنگربندی کرد...بالاخره تصدیق می‌فرمایید که این شکل زندگانی نیست و بالاخره ما هم مجبور هستیم یک روزی ملت خودمان را تمیز بدهیم که دیگران وقتی وارد مملکت ما می‌شوند، ما را با لباس خودمان بشناسند"(مجلس شورای ملی، ۱۳۰۷: جلسه ۱۵).

افشار علت تفرقه و جنگ و خونریزی میان ایلات را "اختلاف لباس" می‌دانست و پافشاری می‌کرد که وحدت لباس در وحدت ملیت و وحدت زبان در استقلال تمام ایران موثر است. برای همین عقیده داشت که بر

دولت واجب است که این اختلافها را از میان برداشته و اجازه ندهد که اختلاف لباس حس "وطن پرستی محلی" را القا کند. اسماعیل عراقی (نماینده اراک)، نیز تأکید داشت که "احساسات هر ملتی را مقدم بر هر چیز، متحدالشکل بودن آن ملت نشان می‌دهد، همان‌طور که می‌بینید در تمام دنیا ملت‌ها متحدالشکل می‌شوند". همچنین علی دشتی (نماینده بوشهر) از کسانی بود که تأکید ویژه‌ای برای اجرای این برنامه را داشت، او در نطقی بیان کرد:

"باید حتماً متحدالشکل شد مخصوصاً وقتی این نکته را هم در نظر بگیریم که این قضیه اجرا شده است یعنی اراده شخص اول مملکت این قضیه را در تمام نواحی مملکت اجرا کرده است و این در حقیقت یک روح وحدت و اظهار عقیده است که مجلس شورای ملی نسبت به شخص اول مملکت نشان می‌دهد" (همانجا).

سرانجام بعد از ۳ ماه، در دوره هفتم قانونگذاری مجلس شورای ملی، قانون لباس متحدالشکل و تبدیل کلاه در چهار ماده و هشت تبصره در جلسه ۶ دی‌ماه ۱۳۰۷ش به تصویب رسید. براساس "قانون متحدالشکل الشكل نمودن البسه اتباع ایران" (ن.ک: پیوست شماره (۱-۲) قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران).

به جز هشت گروه از روحانیان که عبارت بودند از: ۱- مجتهدین و مراجع تقلید مسلم که اشتغال به امور روحانی داشته باشند. ۲- مراجع امور شرعی دهات و قصبات پس از برآمدن از عهده امتحان معینه. ۳- مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان اهل سنت اجازه فتوا داشته باشند. ۴- پیشنمازان دارای محراب ۵- محدثین که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز، اجازه روایت داشته باشند. ۶- طلاب مشغولین به فقه و اصول که در درجه خود از عهده امتحان برآیند. ۷- مدرسین

فقه و اصول و حکمت الهی. ۸- روحانیون ایرانیان غیر مسلم، "کلیه اتباع ذکور ایران... در داخله مملکت مکلف هستند که ملبس به لباس متحدالشکل بشوند". در این مصوبه تصریح شده است که متخلفان از اجرای این قانون به جزای نقدی محکوم می‌شوند، همچنین فروردین ۱۳۰۸ش به عنوان تاریخ اجرای این قانون مقرر گردید (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۰۷: سند ۷/۴۹/۱۱/۱/۱۵ ق).

به این صورت طرح اتحاد لباس که به گفته علی دشتی: "روح وحدت و اظهار عقیده‌ایست که مجلس شورای ملی نسبت به شخص اول مملکت نشان می‌دهد". (مجلس شورای اسلامی، مشروح مذاکرات ۱۳۰۷ جلسه ۱۵)، بدون هیچ‌گونه تغییری در مجلس شورای ملی تصویب گردید.

درباره تعریف مورد نظر دولت از لباس متحدالشکل، که در فصل اول نظامنامه متحدالشکل نمودن البسه برای شهرها و قصبات آمده است، براساس ماده اول: "لباس متحد الشکل که موسوم به لباس پهلوی خواهد بود عبارت است از: کلاه پهلوی و اقسام لباس کوتاه اعم از نیم‌تنه (یقه عربی یا یقه برگردان) و پیراهن و غیره و شلوار اعم از بلند یا کوتاه یا مج پیچ‌دار". در ماده دوم آمده است که "پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ ذکر شده است و همچنین بستن شال ممنوع است" (سازمان اسناد ملی ایران: ۱۳۸۰: ۵-۶).

دولت برای عادی‌سازی لباس جدید، مدارس را برای اجرای قانون جدید انتخاب کرد و همزمان در نشریات عمدتاً دولتی، مطالب، مقالات و گزارش‌هایی منتشر شد که سعی در تفهیم و آشنایی عامه مردم درباره لباس جدید را داشتند. برای مثال در جشن فارغ التحصیلی مدارس، ناظران از فواید لباس و کلاه پهلوی اینکه "دیانت ملبس بلباسی نیست" برای دانش‌آموزان سخنرانی می‌کردند (گلگون، ۱۳۰۷: ۳) و تلاش میکردند

رویه جدید فرهنگی را از سطح پایین جامعه شروع کنند. در نشریات حامی دولت، مطالب منتقدانه علیه مخالفان تغییر لباس منتشر می‌شد و آنان را "با هر چیز تازه و متجددی مخالف" می‌دانستند و همانند مخالفین دوره مشروطه می‌پنداشتند، علاوه بر آن تنوع لباس را به یک "خطر سیاسی" تلقی می‌کردند که "هرچه زودتر باید رفع شود". همچنین برای ترویج بیشتر اجرای تغییر لباس، این نشریات تجمع و گردهم‌آیی‌هایی را برای عامه مردم، اصناف و تجار در شهرداری و دفتر نشریات ترتیب می‌دادند که در آن به صورت دسته جمعی لباس و کلاه خود را به کلاه پهلوی و لباس مورد نظر دولت تغییر می‌دادند و در نهایت اخبار مربوط به آن نیز منتشر می‌شد. همانطور که در روزنامه گلگون آمده: "در این چند روزه اصناف و تجار در بلدیه و منزل گلگون و قرائتخانه مجتمعا کلاه و عمامه را تبدیل به کلاه پهلوی کرده‌اند" (گلگون، ۱۳۰۷: ۴)

در کنار این اقدامات، برخی از نویسندگان و روشنفکران موافق سیاست‌های دولت، به حمایت از تغییر لباس پرداختند و این اقدام دولت را گامی مهم در راستای حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران قلمداد کردند. محمود افشار، بنیانگذار مجله آینده و از تئوریسین‌های تاثیرگذار حامی دولت، در رواج اندیشه‌های دولت مدرن و ناسیونالیسم تحمیلی دولت نقش بسزایی داشت. افشار در نوشتاری درباره لزوم وحدت ملی و ارتباط آن با لباس متحدالشکل، نوشت:

"منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود... کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره باهم فرقی نداشته باشد، هریک به لباسی مبلس و به زبانی متکلم نباشد. به عقیده ما تا در ایران قدرت وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل

نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد" (افشار، ۱۳۰۴: ۵).

سعید نفیسی، از مورخان و ادیبان شاخص این دوره، با آوردن عبارت "ایران نه ملتست و نه دولت" در کتاب خود، عقیده داشت که "ملت" یعنی: "آن جمعی از مردم که در زبان و اخلاق و عادات و رسوم و معتقدات و دین و لباس و زندگی اجتماعی... یکسان بیندیشند و با هم همداستان و شریک باشند." از این رو نفیسی عقیده داشت که کمترین فایده قانون لباس متحدالشکل این بود که: "ایرانیان را یکسان و یکرنگ کرد و آن همه اختلافات صوری که قهرا باعث اختلافات باطنی و نفاق می‌شد از میان برداشت و در وحدت روح ملی ایران اثر بزرگی بخشید" (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۱ و ۸۳).

۲-۱- سیاست کاهش نفوذ روحانیون

دولت پهلوی اول جایگاه و نقش روحانیون در جامعه ایران را مانع بزرگی در راستای تحقق سیاست نوسازی و نوگرایی در سازمان سیاسی و ساختار اجتماعی و رسیدن به آرمان‌های مورد نظر، می‌دانست و درصدد کاهش نفوذ روحانیون بود، در واقع دولت بر این باور بود که نهاد دینی (مذهبی) سد بزرگی در راه مدرن‌سازی و غربی‌سازی مؤسسات دولت و جامعه ایرانی است و دشواری‌های بسیاری را در مقابل اجرای تغییرات و اصلاحات اجتماعی در جامعه ایجاد می‌کند. به همین علت در زمانی که دولت قوانین مربوط به وضعیت اجتماعی جامعه و بخصوص لباس متحدالشکل را به اجرا گذاشت، با نارضایتی‌های چشمگیر روحانیون، علما و نهادهای مذهبی در مناطق مختلف مواجه شد (زوید و محمد، ۲۰۰۹: ۱۹۰).

سیاست‌های غیردینی دولت، در حوزه‌های متعددی همانند نیروهای سنتی و روحانیون، نظام قضایی و آموزشی طراحی و اجرا شد و در پی آن بود که با حذف جایگاه روحانیون در مراکز دولتی و حکومتی، محبوبیت آنان را در بین مردم بکاهد و از دخالت آنها در امور سیاسی ممناعت کند (قدیانی، ۱۳۸۹: ۱۴۹). در واقع از زمان شروع سلطنت پهلوی اول، برنامه‌های جدید و بی‌سابقه‌ای را برای اصلاح جامعه ایران به اجرا در آمد که بخشی از آنها عبارت بود از اصلاح بخش دولتی بر اساس یک بوروکراسی عمل‌گرا، قوانین قضایی سکولار و یک قانون مدنی یکدست. بر این اساس قانون قضایی که در برگیرنده بخش‌هایی از قانون شرعی نیز بود، بر پایه مدل فرانسوی طرح‌ریزی شد و قدرت دادگاه‌های شرعی را صرفاً به امور ازدواج و طلاق محدود گردید (کعبی، ۲۰۱۴: ۱۱۹-۱۲۰).

سیاست‌های دولت مرکزی برای کاهش نفوذ روحانیون که هدف اصلی آن، غیر دینی ساختن جامعه بر مبنای سیاست نوسازی بود، در چند جبهه آغاز شد و از سال ۱۳۰۶ش به بعد، به تدریج نشانه‌های مقابله با روحانیون و محدود کردن حوزه نفوذ آنان پدیدار شد. اولین برخورد دولت با روحانیون از آنجا پیش آمد که دولت از طرف مخبرالسلطنه هدایت، نخست‌وزیر وقت، ابلاغیه‌ای صادر کرد و در روزنامه اطلاعات به مضمون ذیل در شهریور ۱۳۰۶ش منتشر شد:

"از چندی به این طرف مشاهده میشود که اشخاصی بنام حفظ دیانت و جلوگیری از منهیات، داخل یک سلسله عناوین و اظهاراتی میشوند و میخواهند باین وسیله اذهان عامه را مشوب ساخته و در جامعه القاء نفاق و اختلاف کنند در صورتیکه امروز وحدت مساعی و اتفاق کلمه تمام افراد مملکت در کارکردن برای عظمت و سعادت وطن لازم و از وظائف حتمیه و تکالیف اولیه است و کسانی که برضد این مقصود ملی قیام کرده و در صدد القاء شبهه و ایجاد نفاق در اذهان عمومی بر میانند

صریحا باید گفت که بملت و مملکت و مذهب و دیانت خیانت می-کنند... (اطلاعات، ۱۳۰۶: ۱).

مشخص بود که دولت در راستای نیل به اهداف خود به هر اقدامی که لازم بود، دست می‌زد و خواستار آن بود که در همه عرصه‌های اجتماعی و در ضمن آنها مساجد و موعظه‌ها، به صورت موازی با سیاست‌های عمومی که در راس آن وحدت ملی و دولت‌سازی و مرکزگرایی بود، واژه‌هایی مانند "سعادت وطن، مقصود ملی، دولت و وحدت ملی" به کار گرفته شود و درصدد بود که علماء نیز به خدمت اهداف دولت و ملت درآیند. به همین علت همچنانکه که در ابلاغیه آشکار است، دولت در پی محدود ساختن موعظه‌ها و عملکرد روحانیون بود.

مجلس، یکی دیگر از عرصه‌های فعالیت علمای مذهبی بود؛ روحانیون در دوران مشروطیت و در مجالس اواخر دوره قاجاریه نقش بسزایی ایفا می‌کردند و طبق قانون اساسی، برای اصدار هر قانونی در مجلس، حق مشورت و رایزنی را به روحانیون داده بود و با وجود این حق قانونی، روحانیون می‌توانستند مانع بسیاری از اقدامات و تغییرات در راستای "مدرن‌سازی" در مجلس باشند (زویید و محمد، ۲۰۰۹: ۱۹۰). بنابراین رضاشاه به تدریج اقدام اساسی را از مجلس شروع کرد و حضور روحانیون را در مجلس بسیار کاهش داد، به طوری که شمار آنان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم، به شش نفر در مجلس دهم رسید (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۷۵).

در حوزه آموزش مذهبی و مدارس شرعی نیز دولت در پی محدود ساختن نفوذ علما بود و مدیریت مدارس شرعی را به دولت واگذار کرد. بنابراین دولت حجره‌ها و مدارس شرعی را نیز از تحت نفوذ و مدیریت علما بیرون آورد و به مؤسسات دولتی پیوست کرد و تعداد علما

دینی را در این مدارس کاهش داد. در گام بعدی و در سال ۱۳۰۷ش، رضاشاه تحت عنوان قانون تغییر البسه و مدرن‌سازی لباس و خلع لباس روحانی، علما و روحانیون را ناچار به پوشیدن لباس معاصر و کلاه پهلوی کرد. علاوه بر آن پوشیدن لباس روحانیت را بدون برگه و اجازه- نامه دولت ممنوع اعلام کرد(همانجا)

یکی دیگر از جبهه‌های مقابله با روحانیون، وزارت معارف بود؛ دولت پیشتر تحت عنوان اصلاحات و از طریق تغییر در اجازه‌نامه روحانیون و مواد تدریسی دخالت کرده بود، لیکن به مرور زمان دیدگاه وزارت فرهنگ و دولت تغییر کرد به نحوی که به عنوان یک مشکل و مانع توسعه و تغییرات در جامعه به روحانیون و روحانیت نگاه می‌کرد. در نتیجه در سال ۱۳۱۷ش، مؤسسه وعظ و خطابه منحل گردید(آشنا، ۱۳۸۸: ۱۴۲). در ادامه سیاست مقابله با روحانیون، تعداد مدارس مذهبی کاهش یافت، به طوری که در سال تحصیلی ۱۳۰۳-۱۳۰۴ش، تعداد مدارس روحانی ۲۸۲ و تعداد محصلین آن‌ها ۵۹۸۴ نفر بود، اما در سال تحصیلی ۱۳۱۹-۱۳۲۰ش تعداد مدارس مزبور به ۲۰۶ و تعداد محصلین آن به ۷۸۴ نفر تقلیل یافت. تعداد معلمین این نوع مدارس فقط ۲۴۹ نفر بود(دربیگی، ۱۳۸۲: ۶۲).

سیاست تغییر لباس از همان ابتدا با واکنش علمای شیعه مواجه شد؛ در زمستان ۱۳۰۶ه، حاج آقا نورالله اصفهانی، از فقهای حامی مشروطه، به نشانه اعتراض به قانون لباس از اصفهان به قم مهاجرت کرد، که این حرکت به حمایت و همراهی چندی از فقها و علمای معروف شیراز، همدان، خراسان، کاشان، خمین و تبریز منجر شد(صدیقی نخجوانی، ۱۳۸۳: ۱۷۵)، اما این واقعه که اولین رویارویی جدی علما و دولت رضاشاه بود، نتوانست مانع از اجرای سیاست تغییر لباس شود.

در متن قانون متحدالشکل کردن لباس و در ماده چهارم آمده است: " این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین ۱۳۰۸ و خارج از شهرها در حدود امکان عملی شدن آن به شرطی که از فروردین ۱۳۰۹ تجاوز نکند به موقع اجرا گذارده خواهد شد و دولت مأمور تنظیم نظامنامه و اجرای این قانون می‌باشد (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۰۷: سند ۷/۴۹/۱۱/۱/۱۵ق)". اگرچه در هیچ کدام از ماده‌های این قانون برای ایلات و عشایر حالت استثنائی در نظر گرفته نشده بود، اما متحدالشکل کردن عشایر از دغدغه‌های همیشگی دولت رضاشاه بود. رضاشاه برای تحمیل "هویت ملی" به جای "هویت ایلی"، از سال ۱۳۰۶ش به سرکوب شورش‌های عشایری منطقه پرداخته بود و در پی جایگزینی وفاداری و فرمانبری مردم به دولت-ملت واحد، به جای وفاداری به قبیله و رهبران آن بود.

حوادث و وقایع سال‌های نخستین سلطنت رضاشاه، بیشتر به درگیری‌های مسلحانه‌ای با ایلات و عشایر سرکش که تمایلی به پذیرش سیاست تمرکزگرایی در حوزه عشایر-نداشتند، گذشت. دامنه شورش‌های ایلی و عشایری در این دوره بسیار فراوان بود که به غیر از شورش قبایل کرد صفحه‌های غربی ایران و همچنین بعضی-از کردهای خراسان، شورش‌های قبایل لر، عرب، بختیاری و قشقایی، سیستان و بلوچستان، بختیاری و ... را دربر گرفت که گروهی از این شورش‌ها در آستانه قدرت گرفتن رضاخان و عده‌ای دیگر در اوج قدرت رضاشاه رخ داد. (۳) بیشتر سران عشایر که پیش از آن دارای استقلال و قدرت محلی نسبی بودند، در برابر سیاست رضاشاه که بعضاً با زور اسلحه و اجبار انجام می‌شد مقاومت کردند، در این میان ایلات کرد همانند دیگر ایلات مناطق

غرب ایران، مشمول اقدامات تمرکزگرایانه رضاشاه شدند و بسیاری از سرکردگان کرد در برابر این اقدامات پایداری کردند(بیات، ۱۳۶۵: ۸).

بر این مبنا مسئله ایلات و عشایر در برنامه‌های دولت جایگاه خاص خود را داشت و رضاشاه در چهار محور اساسی در پی اجرای برنامه‌های خود در راستای عشایر بود: ۱- خلع سلاح و آرام ساختن ایلات و عشایر ۲- سلب قدرت از سران ایلات و عشایر ۳- سیاست اسکان ۴- فرهنگ سازی و فرهنگ زدایی(واعظ شهرستانی، ۱۳۸۸: ۲۱۹-۳۱۷). دولت در حوزه فرهنگی برای ایلات و عشایر در پیاده کردن دو برنامه اصلی بود: ۱. اجرای سیاست متحداشکل ساختن لباس مردان و تغییر پوشش زنان ایلات و عشایر ۲- آموزش یا تکمیل تحصیلات محصلان ایلی و عشیره‌ای(همان، ۳۵۲).

دولت پهلوی پی برده بود که نظام کوچ‌نشینی عشایر تا وقتی که باقی بماند، از دولت مرکزی به اندازه رهبران و خوانین خود اطاعت نمی‌کند و از نظر رضاشاه کوچ‌نشینی، سمبل عقب‌ماندگی و سنت‌گرایی کشور بود، اما در کنار این طرز تفکر شاه ایران، از زمان مشروطیت یکی از مسائلی که ذهن روشنفکران و اندیشمندان مشروطه‌خواه ایران را درگیر کرده بود، مسئله ایلات و عشایر و اسکان آن‌ها بود(مستوفی، ۳/۱۳۸۴: ۵۱۱-۵۱۲). در این مسیر ارتش نوسازی شده و مجهز رضاشاه، بزرگترین نقش را در اجرای سیاست‌های مربوط به عشایر را ایفا کرد و تا اواخر سال ۱۳۱۰ش شورش‌های سردار رشید اردلانی، محمد رشید بانه، محمود خان دزلی و محمود خان کانیی سانان سرکوب شدند(بیات، ۱۳۸۷: بیست و شش)ز

رضاشاه پس از سرکوب شورش‌های عشایر، در مرحله دوم با اعمال خشونت نظامی به سلب قدرت آن‌ها پرداخت که به دستگیری

نزدیک به ۳۰۰ تن از سران ایلات و عشایر کرد(۴) انجامید که تا شهریور ۱۳۲۰ش ادامه داشت، در نتیجه عده‌ای فرار کردند، عده‌ای در زندان‌ها جان باختند و این سیاست در نهایت خشونت اجرا گردید(حیدری، ۱۳۹۱: ۲۶۰).

عاقبت سردار مقتدر سنجابی، نمونه واضحی از سرنوشت سران کرد در سایه سیاست‌های عشایری رضاشاه می باشد، هنگامی که ویبرت بلوشر(سفیر آلمان در ایران) سردار مقتدر را در تهران ملاقات می‌کند و برخلاف تصورات شکوهمندان‌اش از رئیس بزرگ ایل سنجابی، او را در لباس تحمیلی اوروپایی "که به تنش زار می‌زد" می‌بیند، در حالی که دیگر نه از سردار مقتدر قدیم و "رومانتیسیم عشایری" چیزی باقی نمانده بود(بلوشر، ۱۳۶۳: ۱۸۳).

۲- اجرای سیاست تغییر لباس و واکنش‌ها به آن

در پاییز ۱۳۰۷ش، دولت تغییر لباس را برای همه اجباری نمود، این لباس پهلوی عبارت از کلاه، لباس نیم تنه کوتاه و پیراهن و شلوار اعم از کوتاه و بلند بود. تحمیل لباس جدید باعث مخالفت شدید مخصوصاً دو گروه از جامعه ایرانی شد؛ گروه اول، شامل سنت‌گرایانی بود که عمامه را نشانه امتیاز می دانستند، همچنین سران قوم که هویت خود را براساس سبک و رنگ سربندشان باز می‌شناختند و گروه دوم، مالکان کارخانه‌های نساجی بودند که به خاطر وضع مقررات جدید به مرز ورشستگی رسیدند. علاوه براین حقوقدانان و قشر تحصیل کرده به این دلیل که مجازات‌های اعمال شده را غیرقانونی می دانستند، اعتراض کردند(سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۲۳۸). در همین رابطه و با نگاهی به عرایض طبقات مختلف جامعه که در مورد قانون لباس متحدالشکل به مجلس فرستاده شده بود، مشاهده می شود که در مجموع ۴۷ عریضه‌ای

که بیشتر آنها به دوره هفتم مجلس (تیر ۱۳۰۵ - مرداد ۱۳۰۷ ش) و مجلس هشتم (آذر ۱۳۰۹ - دی ۱۳۱۱) برمی‌گشت، فقط ۴ عریضه در موافقت با این قانون بوده و مابقی عرایض نشان از مخالفت و نارضایتی طبقات مختلف مردم بود. در این میان بیشتر شکایت‌ها (۳۳٪)، به اختلال در امنیت شغلی و معیشت عارضان و کمترین شکایت‌ها (۴٪) مربوط به نادیده گرفتن کارکردهای پوشش سنتی در امر محافظت از سرما و سلامتی برمی‌گشت (صفری، ۱۳۹۶: ۷۱-۷۲).

یکی از راهکارها برای اجرای سیاست تغییر لباس و کشف حجاب، بهره‌بردن متنفذین دولتی از مجتهدان و علما در برخی از موارد بود؛ براساس گزارشی از نایب الحکومه بانه در تاریخ ۱۳۰۸/۶/۵ ش، آمده است که جمعی از متنفذین بانه اعلام کرده‌اند که تا مجتهد شهر آقا شیخ ملاعلی اجازه ندهد، آنها اگر "قطعه قطعه هم بشوند" حاضر به اجرای قانون مخصوص به لباس جدید نیستند. اما پس از آنکه مسئولین شهر با مجتهد نامبرده وارد مذاکره شدند، او اظهار داشته است که این قانون ضرری برای مذهب اسلام ندارد و به این صورت این بهانه را از متنفذین شهر بانه گرفت. از همین رو بعد از فتوای مجتهد، اهالی شهر، مدت آخر سال را برای اجرای این قانون خواستار شده و برخی از تجار و ریش سفیدان شهر، لباس متحدالشکل را پوشیدند (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۱۵: سند ۲۷۶). در نمونه دیگری و در تاریخ ۱۳۱۵/۳/۲۵ ش، بنا بر گزارش حکومت کرمانشاه، آمده است که ۱۱ نفر دیگر از معممین لباس متحدالشکل به تن کرده‌اند (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰: ۱۷).

در شهر سقز و بنا به روایت شیخ رئوف ضیایی که از روحانیون سرشناس شهر بوده است، دولت او را برای تشویق مردم به پوشیدن لباس جدید انتخاب کرده است: "بنده اگرچه در تغییر لباس موانع شرعی نمی‌دیدم، اما از آن اکراه داشتم و از طرفی اصرار زیاد کردند، دیدم اگر

مقاومت کنم ممکن است متوسل به زور شوند. این بود تغییر لباس خودم را مشروط به کسب موافقت تمام علمای شهر کردم. لذا جلسه‌ای با حضور روحانیون تشکیل و کتب مختلف بررسی گردید و مانعی برای این کار از لحاظ مذهبی مشاهده نشد و گفتند لباس در مذهب تاثیر ندارد، من به این قانع نشدم و مجوز کتبی خواستم. این مجوز از طرف علمای سقز به عربی و فارسی صادر و به من ابلاغ شد. من هم گفتم که عقیده-ی عموم بر این است اطاعت می‌کنم" (جوانمردی، ۱۳۹۶: ۱۶۰).

با این وصف بخشی از طریقت‌های صوفیه به مقابله این سیاست برخاستند. بر اساس سند محرمانه‌ای به تاریخ ۱۳۰۸/۱/۱۹ش، بر اساس گزارشی از نایب الحکومه شهر بانه، مشایخ در میان مردم این منطقه نفوذ کرده و به عناوین مختلف آنها را از اجرای این قانون منع کرده‌اند. در این گزارش پیشنهاد شده است که با توجه به نزدیکی و ارتباط مابین بانه و ساوجبلاغ، در اجرای این قانون "جدیتی" انجام نگیرد (همان، ۲۱۰). چهره‌های اجتماعی و رجال مذهبی دیگر نیز از هر طریقتی که بودند، اغلب در صدد مقابله با سیاست تغییر لباس برآمدند یا حداقل در صدد مستثنی کردن برخی از روحانیون بودند. برای مثال در سال ۱۳۰۸ش، در نامه‌ای که از طریق جمعی از معتمدین و اشخاص سرشناس شهر مهاباد مهر گردیده و خطاب به مقامات ذی ربط شهر مهاباد نوشته شده، از مسئولین درخواست گردیده است که در اجرای سیاست لباس متحدالشکل به ملا محمد معتمدالاسلام که یک روحانی و پیشنماز معاف از پوشیدن لباس جدید است و از طرف شهربانی برای گذاشتن کلاه تحت فشار قرار گرفته است، سخت‌گیری نشود. در این نامه آمده است که ملا محمد از پیشنمازان قدیمی شهر و مورد احترام مردم می‌باشد و سن و سال بالایی دارد، از همین رو خواستار مراعات او در اجرای این قانون هستند (کشکول، ۱۳۹۵: ۲۱۱-۲۱۳).

در راستای اجرای سیاست قانون لباس متحدالشکل، در منطقه اورامان (هه‌ورامان) نیز، مسئولین دولتی درصدد اجرای آن بودند و در صورت عدم پایبندی مردم به این قانون، آنان را با جریمه‌های سنگین روبرو می‌کردند و تمرد در مقابل این فرمان دولتی، به مثابه تمرد از فرمان رضاشاه تلقی می‌شد. با وجود این، شخصیتی مذهبی به نام شیخ نصرالدین خالصی (۱۲۶۴-۱۳۵۶ش)، رهبر طریقت خالصی قادری، با بسیج مریدانش در پاوه، از نفوذ خود در منطقه اورامان برای اعتراض به سیاست دولت بهره جست. مأموران دولت برای اجرای این امر، مردم پاوه را به صورت اجباری وادار به تغییر لباس می‌کردند و در مقابل شیخ نصرالدین به افسری که مجری این قانون در پاوه بود، هشدار داد که مردم پاوه مردمی متدین هستند و پوشش محلی خود را تغییر نمی‌دهند و برای نشان دادن اعتراض مردم، دستور داد که آتش بزرگی را در نزدیکی مسجد شهر به پا کنند. همه در اویش منطقه با ذکر و سماع وارد آتش شدند، در نتیجه مأموران نامه‌ای به پایتخت فرستاده و شهر پاوه را از اجرای این دستور مستثنی کردند (خالصی، ۱۳۹۶؛ رسولی، ۱۳۸۸: ۱).

در سال‌های بعد نیز مقاومت در برابر تغییر لباس ادامه داشته و شیوه‌های مختلفی را برای اجرا نکردن کامل آن در پیش می‌گرفتند؛ در گزارش حکومت سلدوز به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۱ش، به وزارت داخله، درباره نقض قانون متحدالشکل لباس توسط کردها آمده است که در مناطق لاهیجان، منگور، زازا و مکری، مردها هنوز کاملاً متحدالشکل نشده و تغییر لباس نداده‌اند، بلکه هر مالک یک دست لباس برای خود و نوکرش آماده کرده و هنگامی که به شهر، قصبه و جاهایی که مأموران دولتی آنجا هستند، مسافرت میکند "لباس‌های جدید را می‌پوشند" این در حالی است که در منطقه خود "همان لباس قدیمی را به تن می‌کنند" (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات: ۱۳۷۸: ۳۵۰). در تلگرافی به تاریخ

۱۳۱۵/۳/۳۰ از حکومت کرمانشاه به رئیس الوزراء آمده است که عده‌ای از معممین در مقابل لباس متحدالشکل مقاومت کرده و آن را خودسرانه و برای تظاهر می‌دانند. حاکم کرمانشاهان، تصمیم می‌گیرد که دیگر هر روحانی که با عمامه نزد او بیاید، قبول دعوت نشود. طبق همان گزارش، به موجب تشکیل کمیسیونی در روز ۲۷ خرداد در کرمانشاه، ۷ نفر معمم تصویب و بقیه تمام تغییر لباس داده‌اند، جز دو سه نفر که در خانه "پنهان" شده‌اند (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰: ۲۱۷-۲۱۸).

در مورد واکنش خوانین و عشایر، در مقابله و اجرای سیاست لباس گزارش‌هایی ولو اندک در دست است؛ در تاریخ ۱۳۰۸/۳/۲۴ در گزارشی از نایب‌الحکومه بانه آمده است که اجرای آسان قانون لباس متحدالشکل را به حل مشکل و مسئله پشدری‌ها منوط کرده است. در این گزارش آمده است: "چنانچه کار پشدری‌ها خاتمه یابد، اجرای متحدالشکل لباس سهل خواهد بود، چون عشایر این صفحه در مقابل پشدریها اهمیتی ندارند... تکیه کلام اهالی بانه این است که علمای پشدری برای لباس پهلوی فتوای قتل ما را دادند"، براساس گزارش، مشکل عشایر پشدر، اموالی است که بر اثر جنگ سردشت از آنها گرفته و توسط دولت ضبط شده است (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰: ۲۱۰). اما در شهریور ۱۳۰۸، در گزارش دیگری از حاکم کردستان به وزیر داخله-در حالی که به نظر می‌رسد مشکل مرتفع گردیده باشد- آورده است که به نایب الحکومه دستور داده است که "با کمال متانت و ملایمت" شروع به اجرای قانون مزبور نماید، وزیر داخله نیز در حاشیه این نامه محرمانه نوشته است: "اقدام به این کار حتی الامکان با ملایمت و آرامش پیشرفت کند و فشار به مردم وارد نیاید و شکایت تولید نشود بهتر است" (همان، ۲۱۲-۲۱۳).

۱-۲- اعمال خشونت و تغییر اجباری لباس

اجرای سیاست متحدالشکل البسه، در همه مناطق بدون خشونت اجرا نشد؛ در بیشتر مناطق کردنشین، مامورین دولت تغییر لباس را با جبر و خشونت به اجرا گذاشتند و با اشخاصی که در مقابل این سیاست مقاومت می کردند با خشونت رفتار کردند، همچنین اجرای این سیاست به ابزاری برای کسب سود شخصی مامورین از طریق گرفتن رشوه از افراد خاطی تبدیل شده بود. در برخی مناطق تغییر لباس به مقابله مستقیم ناراضیان و دولت و در نتیجه درگیری و قیام‌های مسلحانه مواجه گردید.

درحالی براساس توصیه‌های حاکم کردستان به اجرای همراه با ملایمت قانون لباس، اما با توجه به نامه گلایه آمیز ۶۳ تن از اهالی شهر بانه، به نظر می‌رسد اجرای قانون از جانب ماموران اجرایی همراه با متانت موردنظر نبوده است. در این نامه آمده است که باتوجه به مصائب این منطقه از زمان جنگ جهانی اول و شوربختی مردمان این دیار، اما حاکم بانه "حکم اکید" متحدالشکل کردن لباس حتی قبل از مهلت داده شده از طرف دولت (تا آخر ۱۳۰۸ ش) را دارد. نویسندگان نامه خواستار عدم سخت‌گیری و دادن مهلت لازم هستند تا "خورده خورده مثل سایر نقاط" با قانون جیدی همراهی کنند (سازمان اسناد ملی ایران: ۱۳۸۰: ۲۱۳-۲۱۵).

حسن قزلجی، از نویسندگان معاصر کرد در کتاب لبخند گدا (پیکه‌نینی گه‌دا) که مجموعه‌ای از داستان‌های واقعی دوره پهلوی اول و دوم مناطق کردنشین را در بر می‌گیرد، به سیاست‌های فرهنگی و سرکوب عشایر و ممنوعیت زبان کردی اشاره کرده است. درباره خلع لباس کردی و اجباری کردن لباس غربی در مکریان آورده است که بعد از آن که دولت قانون تغییر لباس و کلاه پهلوی را صادر کرد، لباس کردی نیز در اغلب

مناطق کردنشین ممنوع شد و هرکس خلاف این قانون عمل می‌کرد، جریمه می‌شد. قزلیجی درباره اجرای قانون و رفتار مأموران دولتی با کُردها علیه قانون متحدالشکل، نوشته است که مأموران اجرای این قانون را به مثابه ابزاری برای به‌دست آوردن پول از سران روحانی و عشایر منطقه اعمال کردند و به یکی از روستاهای شهرستان بوکان اشاره شده که یک مأمور ژاندارم به نام حسین قولی بعد از آنکه صدای قرآن خواندن یک روحانی کرد (ملا کریم) را می‌شنود، به او می‌گوید که به علت نپوشیدن لباس و کلاهی که دولت تعیین نموده، باید به ژاندارمری بوکان بیاید و جریمه شود، در ادامه مأمور با گرفتن سه تومان به عنوان "رشوه"، از جریمه ملای کرد خودداری می‌کند(قزلیجی، ۲۰۱۴: ۱۳۷).

محمد شاهپسندی نیز در خاطرات خود ذکر می‌کند که بعد از اجرای قانون تغییر لباس، خیاط‌های مهاباد و دیگر مناطق کردستان تهدید شدند که دیگر لباس کردی را نیافند. شاهپسندی به این نکته اشاره می‌کند که دولت بر لباس‌های کردی دوخته شده، مهر مخصوصی می‌زد تا خیاطان دیگر نتوانند لباس جدیدی را بیافند. مأموران دولتی در اقدام بعدی در هرکجا شخصی را با لباس کردی می‌دیدند، به نشانه حرمت‌شکنی، ناف شلوار او را پاره کرده و شخص خاطی را حبس می‌کردند(شاهپسندی، ۲۰۰۷: ۷-۸). همزمان با قیام ملاخلیل دو تن از اشخاص شهر مهاباد عریضه‌ای را که بسیاری از مردم شهر امضا کرده و در آن از رضاشاه درخواست معافیت مردم شهر از پوشیدن لباس جدید و کلاه پهلوی را کرده بودند، به شهربانی دادند. شهربانی در واکنش به این عریضه صدوپنجاه نفر را دستگیر کرد و تا پایان یافتن قیام ملاخلیل در زندان نگه داشت(همان، ۸-۹).

هژار موکریانی نیز ضمن یادآوری خاطره‌ای از پدرش که از روحانیون شهر مهاباد بود و درخواست نامه معافیت از پوشیدن لباس و

کلاه جدید را از حاکم شهر کرده بود، می‌آورد که قانون جدید برای پلیس شهر به شغل جدید تبدیل شده بود، به صورتی که شخص خاطی کار را تا رشوه‌ای به آنها نمی‌داد با چوب و چماق کتک‌کاری می‌کردند(هه‌ژار، ۲۰۰۷: ۱۷).

مصدق این دست روایت‌ها را می‌توان در برخی از اسناد مربوط به اجرای سیاست متحدالشکل لباس در آن دوره در مناطق مختلف دیگر هم پیدا کرد. آنچه مشخص است که برخی از صاحب منصبان محلی و مأموران، آنقدر که دنبال بهانه و به دست آوردن پول و رشوه بودند، کمتر در پی اجرای آن بودند و حتی در مواردی به مقررات مخصوص افراد معاف از لباس متحدالشکل پایبند نبوده‌اند. برای مثال در حالی که بر اساس قانون متحدالشکل البسه، پیشنمازان که جزو هشت گروه مجاز به عدم اجرای قانون تغییر لباس بودند، اما در شکایت یکی از پیشنمازان از حکومت محلی و مأموران دولتی، حاکی از آن است که مأموران، پیشنمازان را ناچار به تغییر لباس نموده‌اند، از این رو خواستار اجرای قانون و عدم پوشیدن لباس متحدالشکل شده است تا بتواند «با لباس روحانی بدعاگوی دولت و به شغل پیشنمازی مشغول» باشد(مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۱۵: سند ۱۰/۱۵۶/۱۶/۱/۱۸۰).

۲-۲- قیام ملا خلیل در برابر تغییر لباس

قیام ملاخلیل گورمری(۵)، بزرگترین و پردامنه‌ترین واکنش مناطق کردنشین ایران در برابر سیاست تغییر لباس بود؛ بعد از صدور قانون لباس متحدالشکل در سال ۱۳۰۷ش، ملا خلیل گورمری که یکی از علمای مذهبی کرد بود، علیه فرمان دولت برخاست و قیام مسلحانه‌ای را با فراخوان عشایر منگور و غیره در منطقه سردشت و حومه آن برپا داشت.

درباره اجرای سیاست تغییر لباس در مکریان، در کتاب قیام ملا خلیل و رد فرمان رضا خان که دربرگیرنده مصاحبه با یکی از معاصران قیام به نام میرزا کریم می‌باشد، آمده است که پس از صدور فرمان دولتی، در ساوجبلاغ مکری به اجبار لباس محلی را به البسه فرنگی و پوشیدن کت و شلوار و کلاه پهلوی تغییر دادند و به این مناسبت جشن‌ها و مجالس تغییر لباس برپا شد. برای شرکت در این مجالس، صاحب منصبان دولتی منطقه را نیز ناچار به پوشیدن لباس اجباری کردند: "در مجالس جشن متحدالشکل شدن اهالی شهر به تماشا پرداختند. پس از آن مجالس متعدد خواه‌ناخواه تشکیل گردید و اهالی ساوجبلاغ را با تشکیل مجالس و سخنرانی‌ها تشویق و ترغیب به تغییر لباس می‌کردند و حاج مصطفی داودی، یکی از محترمین و تجار عمده ساوجبلاغ را برای این کار وادار به فعالیت کرده بودند" (افخمی، ۱۳۶۸: ۸).

تغییر لباس محلی چندان مورد پسند مردم واقع نگردید و کم و بیش نارضایتی و نفرت از این عمل دولت اظهار گردید و تعبیرات گوناگونی از آن شد. عده‌ای از متعصبین نیز "نسبت کفر را به پوشندگان لباس جدید می‌دادند و برای آنها تنبیه و مجازات درخواست می‌کردند زیرا نه طوعاً نه طبعاً شهری‌ها راضی و نه روستائی‌ها مایل بودند و مخصوصاً نفرت و انزجار این اقدام دولتیان در روحیه عشایر مرزی، تأثیر بسزایی داشت و عشایر منگور مرزنشین از این عمل به ستوه و هیجان آمدند و رهبر و پیشوای منگور و عالم مدرس مشهور آن طایفه ملا خلیل گورهومر... به مخالفت پرداخت". (همانجا)

ملاخلیل با این استدلال که قانون متحدالشکل لباس و کلاه پهلوی، برخلاف موازین اسلامی بوده و در عین حال آن را برنامه‌ای برای نابودی آداب و رسوم ملی کرد تلقی می‌کرد، علم مخالفت را برافراشت. در همین راستا فتوانامه‌ای را برای حرام شمردن تغییر لباس کردی به

لباس غربی صادر کرد، که در متن فتوا آمده "مقصود آن است که هر کسی لباس غیار باشد به اختیار، چون امارت و شعار کفر است، ظاهراً کافر است و حکم به کفر او کرده شود" (فتوای ملاخلیل، ۱۳۰۷). با نگاه کلی به نسخه خطی فتوای ملاخلیل می‌توان چهار نکته اساسی را که حاوی دیدگاه او در مخالفت با سیاست‌های نوگرایی و مرکزگرایی دولت پهلوی اول بود، استنباط کرد:

۱. سیاست‌های دولت پهلوی غیراسلامی است.
۲. اعلام جهاد مال و جان در مقابل دولت رضاشاه.
۳. حرام دانستن خرید و فروش لباس و پارچه‌های غربی را که برای دوختن لباس جدید معین شده بود.
۴. رد کردن تهمت غارتگری قیام‌کنندگان و تلاش آنان برای منافع شخصی خود، که دولت به آنها وارد کرده بود.

پس از سفر رضاشاه به کردستان و اجرایی شدن قانون لباس متحدالشکل (۶) و برداشتن عمامه کردی و به جای آن استفاده از کلاه لبه دار، ملاخلیل مفتی و پیشوای ایل منگور فتوای حرام بودن بر سر گذاشتن کلاه پهلوی را صادر کرد و در توجیه فتوای خود گفته بود "این کلاه بر سر ملت می‌گذارند تا نتوانند به آسمان نگرسته و در پیشگاه خداوند استغاثه نمایند" (فاروقی، ۱۳۶۹: ۳۰). ملاخلیل با ارسال نامه‌ها و اعلامیه‌هایی به روحانیون و رهبران عشایر مناطق کردستان از آنها همراهی با او برای مقاومت و یا قیام مسلحانه بر ضد دولت رضاشاه راه خواستار شد که این درخواست با عکس‌العمل فوری در میان ایلات کرد مناطق مهاباد، ارومیه و تبریز روبه‌رو شد (صفاجو، ۱۳۸۹: ۶۴؛ کرونین و گۆفاری توئیزم/ بهرگی ۳ / ژماره ۲ / بهاری ۲۰۲۰

نوروزی (۱۳۸۵: ۱۸۷)، با این وجود به نظر می‌رسید که ملا خلیل در قیام خود از حمایت همگانی و جدی عامه روحانیون منطقه بی‌نصیب بوده باشد؛ برای مثال حاجی بابا شیخ زنبیل از شیوخ سرشناس و مورد احترام منطقه به قانون لباس متحدالشکل تمکین کرد و باعث تضعیف قیام ملا خلیل شد (واهییم، ۱۳۸۱: ۱۷۵).

بعد از فراخوان ملاخلیل برای مقابله با سیاست تغییر لباس، عشایر منگور، مامش و برخی از ایلات دیگر، نیرویی را زیر نظر خوانین جمع کرده که در اواخر ژانویه، حدود پانزده هزار مرد مسلح تخمین زده شد (برزویی، ۱۳۷۸: ۲۵۵). در این مورد روزنامه دیلی میل (Daily Mail) انگلستان، در گزارش خود درباره قیام ملاخلیل و بسیج کردن مردم منطقه مکریان علیه سیاست متحدالشکل نمودن لباس قوای دولتی، اشاره کرده است که کردهای مناطق آذربایجان بر علیه سیاست تغییر اجباری لباس کردی و جایگزین کردن کلاه پهلوی به جای «جامانه کردی» به پا خواسته‌اند و دولت برای سرکوب آنها ۴۰۰۰ سرباز خود را در منطقه ساوجبلاغ کردنشین مستقر کرده است. روزنامه مذکور علت اصلی قیام کردها را حساسیت کردها به تغییر "جامانه" و لباس کردی و پوشیدن لباس غربی و کلاه پهلوی دانسته است. در این گزارش به کشته شدن افسر دولت که مأمور اجرای سیاست متحدالشکل لباس بوده نیز اشاره داده است (Daily Mail, 1929: 12).

در اوایل مهرماه ۱۳۰۷ش، توسط کردهای ناراضی، تجمع ویژه‌ای در روستای بیطاس از توابع ساوجبلاغ مکری تشکیل گردید و تصمیم بر آن گرفته شد که ابتدا ساوجبلاغ مکری مورد یورش قرار بگیرد. هنگامی که خبر این تجمع به سرتیپ حسن مقدم (مظفر الدوله)، فرمانده تیپ و اردوی ساوجبلاغ مکری رسید، منجر به بمباران و حمله زود هنگام قوای دولتی به روستاهای محل تجمع ملاخلیل و یارانش از جمله قره‌چلان گۆفاری توئژمر/ بهرگی ۳ / ژماره ۲ / به‌هاری ۲۰۲۰

شد(حکیم زاده، ۱۳۸۳: ۱۸۳). علیرغم این حمله دولت، نیروهای تحت فرمان ملاخلیل موفق شدند که ارتش را از شهر سردشت بیرون رانده و پادگان شهر ساوجبلاغ را محاصره کرده و به ساختمان مالیه در این شهر حمله کنند(کرونین و نوروزی، ۱۳۸۵: ۱۸۷؛ بیات، بیست و سه: ۱۳۷۸)، همچنین شماری از نظامیان در روستاهای مابین مهاباد و سردشت بعد از درگیری به اسارت شورشیان منگور درآمده و به عنوان مجازات لبه کلاه‌هایشان بریده شد(برزویی، ۱۳۷۸: ۲۵۵؛ افخمی، ۱۳۶۸: ۲۰).

در حالی که قیام به سرعت در حال گسترش در سراسر نواحی کردنشین بود و این مسئله باعث نگرانی دولت مرکزی شده بود، دولت به ناچار تیمسار حسین خزاعی، فرمانده ارتش تبریز را جهت سرکوب قیام تعیین نمود. خزاعی ابتدا به دنبال رسیدن به توافق با کردهای شورشی بود و در ۲۶ بهمن ۱۳۰۷ش به آنها عفو عمومی داد و در ادامه دو تن از رهبران برجسته ایل منگور، که در تبریز دستگیر شده بودند را آزاد کرد. با این وصف رهبران آزاد شده دوباره به قیام پیوستند و نقش فعالانه‌ای را در نبردهای بعدی ایفا کردند. در حالی که نبرد و مذاکره ادامه داشت، کمبود مهمات و نگرانی کردها در مورد سلامتی خانواده و بستگانشان سبب شد که به تدریج قیام تضعیف شود. نظامیان موفق شدند ارتفاعات مشرف بر شهر مهاباد را تصرف نمایند و در جریان زد و خورد، سیدمحمد امین، پرچمدار قیام ملاخلیل را نیز به هلاکت رساندند.(کرونین و نوروزی، ۱۳۸۵ ص. ۱۸۷؛ افخمی، ۱۳۶۸: ۱۷-۱۸؛ برزویی، ۱۳۷۸: ۲۵۵). بر پایه خاطرات نویسنده کتاب دیاری سه‌فا، در درگیریهای زمستان، بایز آقا(سرکرده عشیره اجاق) و همزه آقای منگور از فرماندهان قیام کشته شدند(صفاجو، ۱۳۸۹: ۶۵).

ادامه جنگ با توجه به وضعیت هوایی سخت مناطق کوهستانی مهاباد و سرمای شدیدی که جنگجویان دو طرف را به مشکل انداخته بود، ممکن نبود، همین مسئله باعث شد که ادامه جنگ به بهار سال آینده موکول شود (بیگلری، ۱۳۵۰: ۶۹). در همین مدت تیمسار خزاعی در نامه-ای به رضاشاه نگرانی خود را از وضعیت پیش آمده و گسترش قیام ابلاغ کرده و می نویسد: "... ایلات مرزی قیام کرده به جنگ و اغتشاش پرداخته اند. اگر می‌خواهند واقعا کشور آرام و ملت مرفه و آسوده باشد از اتحاد شکل و احداث مجدد صرف نظر فرمایند" (افخمی، ۱۳۶۸: ۲۲)، رضاشاه نیز در جواب این نامه، نماینده مهاباد را مورد مواخذه می‌کند که چرا این موضوع را که کردها و علمای آنجا با تغییر لباس مخالف بودند را به او نگفته‌اند (همانجا). برزویی عقیده دارد که این واکنش رضاشاه "کاملا نمایشی" بوده است، چون اگر واقعا به دنبال جلوگیری از ادامه قیام بود، دستور توقف اجرای قانون لباس یا حداقل اجرای ملایمتر آن را می‌داد (برزویی، ۱۳۷۸: ۲۵۶)، در حالی که براساس آنچه که مردوخ در کتاب خود آورده است علی بیگ حیدری (نماینده مهاباد در مجلس شورای ملی) به مهاباد روانه شد تا از گسترش قیام در میان عشایر دیگر ممانعت کند و همچنین ملا محمد مفتی (نماینده سقز) در اوایل اسفند وارد سقز شد تا او هم از شرکت عشایر این منطقه در قیام جلوگیری کند (همانجا).

ارتش در بهار ۱۳۰۸ش در مدت کوتاهی و طی یک حمله فراگیر، جنگاوران کرد را ناچار به عقب‌نشینی از ارتفاعات اطراف مهاباد کرد. حیدرقلی بیگلری، یکی از فرماندهان ارتش در عملیات سرکوب قیام، در خاطرات خود پایان عملیات را خرداد سال ۱۳۰۸ش ذکر می‌کند. براساس این روایت، در این ماه ارتش دولت با حمایت توپخانه، آخرین سنگر جنگاوران کرد را در کوه ساری قم (سه‌ریگوم) در اطراف سردشت را به

تصرف در آورد و در این زمان برخی از سردسته‌های کرد برای تسلیم شدن، خود را به اردوی سپاه معرفی کردند (بیگری، ۱۳۵۰: ۷۱-۷۲)، به این صورت دولت مرکزی موفق به سرکوبی قیام گردید و عشایر منطقه را ناچار به پذیرش لباس متحدالشکل کرد.

ملاخلیل نیز بعد از مدتی سکونت در مناطق کردنشین عراق به عنوان پناهنده، با وساطت شیخ محمود حفید (برزنجی) و علی‌خان (علی بیگ) حیدری و همچنین برخی از شخصیت‌های سرشناس منطقه همانند شیخ محمد خانقا به ایران بازگشت و در روستای میرآباد (میراوی) ساکن گردید و ملبس به لباس روحانیت شد (حکیم زاده، ۱۳۸۳: ۱۸۴؛ محه‌م‌دیان، ۱۳۸۸: ۶) ملاخلیل در همین روستا و در زمستان ۱۳۳۴ش دار فانی را وداع گفت (صفاجو، ۱۳۸۹: ۶۷).

۲-۳- نتایج و ماهیت قیام ملاخلیل

عدم همکاری و مشارکت دیگر عشایر منطقه مکریان، عدم دسترسی نیروهای ملاخلیل به تجهیزات جنگی لازم برای ادامه نبرد با نیروهای دولتی و بی تجربگی نیروهای کرد، از عواملی بودند که باعث گردید این قیام فراگیر نشود و تأثیرات عمیقی به جا نگذارد. شاید تنها تأثیر آشکار این قیام بر اقدامات دولت در مناطق کردنشین آذربایجان غربی، عبارت بود از اینکه دولت تلاش کرد موضوع تغییر لباس را با احتیاط بیشتری دنبال کند و با کاهش خشونت در اجرای این قانون، از وقوع قیام‌های مشابه جلوگیری کند (واهییم، ۱۳۸۱: ۶۵؛ صفاجو، ۱۳۸۹: ۶۶).

در همین راستا به صورت محرمانه دستور داده شد که حاکم سقز عده‌ای از روحانیون سرشناس و مورد احترام کردستان را جمع کرده و از آنان بخواهند تا با پوشیدن لباس های جدید، مردم را به پوشیدن کت

و شلوار و کلاه پهلوی ترغیب کنند. شیخ رئوف ضیایی، از روحانیون سرشناس شهر سقز، در خاطرات خود اشاره می کند که هنگامی که چنین تقاضایی به او شد، او این اقدام را منوط به موافقت تمام علمای شهر سقز دانسته و بعد از اخذ مجوز کتبی از آنان، او نیز لباسهای جدید را پوشیده و خطابه ای در مورد عدم اشکال مذهبی تغییر لباس خوانده و تلگراف‌های مبنی بر موافقت با قانون جدید مخابره کرد. رضاه شاه در مقابل این همکاری شیخ رئوف، حکم ریاست اداره معارف و اوقاف سقز را به او اعطاء کرد. البته در برابر چنین همکاریهایی که از طرف برخی از روحانیون در جهت اجرای قانون تغییر لباس انجام شده بود، روحانیون دیگری بودند که حاضر به گردن نهادن به اجرای این قانون نبودند. حاج میرزا عبدالله غرقی، از روحانیون و شعرای سقز، در سال ۱۳۰۸ و بعد از مقاومت در مقابل پوشیدن لباس جدید، ناچار سقز را به مقصد شهر سلیمانیه در عراق ترک می‌کرد (واهم، ۱۳۸۱: ۶۵).

از طرف دیگر اگرچه قیام ملاخلیل با شکست مواجه شد و نتوانست مانع اجرای سیاست تغییر لباس بشود و حتی دولت توانست برخی از روحانیون را به اجرای سیاست خود ناچار کند، اما به دنبال آن روحانیت کرد به طور بی‌سابقه‌ای رو در روی نظام پهلوی قرار گرفتند، امری که تا پیش از این سابقه نداشت و بر اثر سوء سیاست نظام پهلوی، بوجود آمده بود. از همین رو نارضایی روحانیون کرد در دهه دوم حکومت رضاشاه آن قدر گسترش پیدا کرد که این افراد بلافاصله پس از سقوط رضاشاه، حزبی بر پایه ملی‌گرایی کردی بنام "ژ.ک" تشکیل دادند که تاثیر بسزایی در گرایش کردها و رویدادهای آن دوره ایفا کرد (برزویی، ۱۳۷۸: ۲۵۹).

در مورد ماهیت اصلی قیام ملاخلیل با توجه به اینکه اسناد و گزارشهای لازم در مورد این رویداد در دست نیست، تحلیل دقیق این گفتمانی توئزم/ بهرگی ۳ / ژماره ۲ / بهاری ۲۰۲۰

قیام و اهداف اصلی رهبران آن به آسانی ممکن نیست. برخی از محققان کرد عقیده دارند که قیام ملاخلیل برخلاف ظاهر مذهبی، اما در بطن خود ماهیتی ملی‌گرایانه را دنبال می‌کرد. کریم حسامی (۱۹۲۶-۲۰۰۱م)، فعال سیاسی کرد، ملی‌بودن قیام را به این صورت توجیه می‌کند که مذهبی بودن جامعه کردنشین و نسبت سطح آگاهی آنان به مسائل ملی‌گرایی و ارتباط شدید آنان به رسوم مذهبی، دلایلی بود که قیام‌کنندگان نتوانند پرچم جنبش ملی‌گرایی را علم کنند و تحت عنوان یک قیام ملی به شورش بپردازند. بنابراین ملاخلیل و همفکران او، از ابزار مذهبی و هیجان دینی منطقه بهره برده و از آن طریق مردم عشایر را بسیج ساختند. حسامی معتقد است که ملاخلیل می‌دانست که قدغن‌کردن لباس کردی، سیاستی برای بین بردن هویت ملی کردها و بهانه‌ای برای سرکوب آنها است، بنابراین علیه فرمان متحدالشکل لباس و کلاه پهلوی برخاست (حسامی، ۱۹۹۶: ۳۸-۳۹).

رفیق سابیر، نویسنده و محقق معاصر کرد، سیاست تغییر لباس را به مثابه یک اقدام علیه هویت ملی کردی تلقی می‌کند و معتقد است که کردها و به ویژه عشایر، ممانعت لباس کردی و اجرای سیاست تغییر لباس در مناطق کردنشین را به عنوان یک تهدید و به مثابه چیرگی هویت یک ملت دیگر بر هویت کردی می‌پنداشتند و در مناطق مختلف با ابزارهای گوناگون به مقابله پرداختند (سابیر، ۲۰۱۴: ۱۴۳). یاسین سردشتی، مورخ معاصر کرد نیز عقیده‌ای مشابه دارد که علاوه بر اهداف اصلاح اجتماعی، یکی از اهداف این سیاست، تغییر هویت کردی جامعه کردنشین بوده که بعد دیگر آن، سرکوب و تبعیض ملیتی را به وجود آورد (سردشتی، ۲۰۱۱: ۴۱).

در میان محققان غربی نیز، استفانی کرونین، پژوهشگر تاریخ ایران، عقیده دارد هنگامی که ملاخلیل، اعلامیه‌ای را خطاب به ایلات برای
گۆفاری توژیژمر / بهرگی ۳ / ژماره ۲ / به‌هاری ۲۰۲۰

مقاومت در مقابل سیاست‌های رضاشاه یا استفاده‌ها از سلاح و گردآوری نیرو انتشار دارد و این درخواست عکس‌العمل فوری ایلات کرد را در پی داشت، این بدان معنا بود که "قیام حتی می‌رفت که سیمای ملی‌گرا و پان‌کردی به خود بگیرد" (کرونین، نوروزی، ۱۳۸۵: ۱۸۷).

در مقابل، برخی دیگر از پژوهشگران محلی، ماهیت ملی‌گرایانه قیام را انکار می‌کنند و عقیده دارند که شخصیت مذهبی ملاخلیل و افکار نشئت گرفته‌اش از اسلام، با مسئله ملی‌گرایی مطابقتی نداشته و از هدف اصلی او به دور بوده است. میرزا خلیل فتاحی قاضی، نویسنده اهل مهاباد در گفتگو با نگارنده کتاب تاریخ مهاباد عقیده دارد که ملاخلیل از جنبه مذهبی که پوشیدن لباس جدید را حرام می‌دانسته، با لباس متحدالشکل مخالفت کرده و مسئله ملی‌گرایی در اعتراض او مطرح نبوده است (صمدی، ۱۳۷۳: ۹۲). ملا قادر مدرس، عالم دینی اهل مهاباد و معاصر رویدادهای قیام نیز با مشاهده قسمتی از نیروهای ملاخلیل که به نام یکی از بزرگان اسلام (مثلاً دسته عمر بن خطاب، دسته ابوعبیده جراح، دسته خالد بن ولید) بوده و هر دسته پرچم سبزرنگی با شعار لااله الاالله و الله اکبر برافراشته بود، بر این باور است که مسئله ملیت با ساختار فکری و اعتقادات ملاخلیل سنخیتی نداشته، بلکه او به عنوان یک روحانی متعصب، پوشیدن لباس بیگانگان را حرام دانسته است (همان، ۹۱ و ۹۲).

مجتبی برزویی، در تحلیل خود درباره ماهیت این قیام و دلیل همراهی ایلات کرد با این قیام و قبول رهبری یک فرد روحانی، به "اهداف سیاسی" همراهی کنندگان قیام تاکید می‌کند و بر این باور است که عشایر به خاطر نارضایتی از دولت قیام کردند و این "ربط چنانی به مذهب نداشت" و در واقع ترس اصلی آنان، از بین رفتن "سازمان نظام ایلی" در دراز مدت بود. در مورد روحانیون اهل سنت نیز همانند همتایان شیعی خود عقیده داشتند که سیاست‌های قضایی، نظامی و عشایری شاه

"ارتباط مادی و معنوی میان عنصر روحانی و مردم" را کاهش داده و نقش و نفوذ روحانیت را در جامعه تضعیف می کند(برزویی، ۱۳۷۸: ۲۵۸-۲۵۹).

در یک نگاه کلی اگر انگیزه شخص ملاحظیل را جهاد در راه خدا و مقابله با سیاستی ضد دینی دولت رضاشاه تلقی کنیم، اما انگیزه‌های سران عشایر در مشارکت قیام را باید در تلاش آنان برای حفظ قدرت سیاسی خود در چهارچوب نظام سنتی و عشیرتی خود در دوره رضاشاه دانست، که آن را حق سیاسی و احتمالاً ملی خود می دانستند. در واقع برای این دست از سرکردگان، قیام ملا خلیل فرصت مغتنمی برای اعاده قدرت سیاسی و اجتماعی خود بر منطقه بود، قدرتی که دولت پهلوی از آغاز سال ۱۳۰۶ش با پیگیری سیاست اسکان اجباری و یکجانشین کردن عشایر(تخته‌قاپو) در پی سلب آن بود.

نتیجه‌گیری

سیاست‌های آمرانه دولت پهلوی اول برای ایجاد یک دولت مرکزی مدرن و تفسیر خاص آن برای تجددگرایی در ایران، با تنوع فرهنگی ایران همخوانی نداشت. رضاشاه عقیده داشت که برای تشکیل دولتی مدرن می‌بایست جامعه ایران را یکپارچه کرده و هویت واحدی را به آن تحمیل کند، همین مسئله باعث گردید هنگامی که با مقاومت اجتماعی در برابر اصلاحات خود مواجه شد، همه ابزارهای لازم را اعم از اجبار، سرکوب و خشونت را به کار بگیرد. از همین رو تنوع فرهنگی ایران، که لباس بخشی ملموس از آن بود، مانعی بر سر راه تحقیق این هدف بود و قانون متحدالشکل کردن لباس تلاشی برای هویت‌سازی جدید دولت بود.

اجرای سیاست تغییر لباس در مناطق کردنشین، با واکنش عمومی مردم و به ویژه روحانیون و رؤسای عشایر مواجه شد و قیام مسلحانه- ای را به دنبال خود داشت. بعد از آنکه در چهارچوب سیاست مرکزگرایی، دولت عشایر مناطق کردنشین را اجبار به خلع سلاح و یکجانشینی کرد، رؤسای عشایر سیاست لباس را در ادامه کاستن قدرت محلی خود می‌دیدند و روحانیون منطقه نیز سیاست جدید را به عنوان تهدیدی بر جایگاه و موقعیت خود در جامعه تلقی کردند. از طرف دیگر مردم نیز این مسئله را به عنوان تهدیدی جدید علیه هویت مذهبی و ملی خود در قالب تغییر لباس محلی خود، برشمردند. نارضایتی مردم باعث شد علمای مذهبی و رؤسای عشایر وضعیت به وجود آمده را به بستری مناسب برای برپا کردن یک قیام مذهبی با درون‌مایه ملی برای همصدایی مردم علیه دولت مرکزی و سیاست‌های تهدیدآمیز رضاشاه تبدیل کنند. قیام ملاخلیل با انگیزه‌های مذهبی برپا شد، اما مشارکت بخشی از قبایل بزرگ منطقه در این قیام را می‌توان دلیلی بر دفاع از هویت فرهنگی و ملی دانست که اگرچه سرکوب شد، لیکن دولت پهلوی را ناچار به بازنگری در سیاست خود در قبال منطقه و اقدامات محتاطانه بعدی کرد.

پانویس

(۱) جنبش مشروطه مجموعه‌ای از رویدادها و تلاش‌هایی است که در دوره مظفردالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴ه.ق) و سپس در دوره محمدعلی شاه قاجار (۱۳۲۴-۱۳۲۷ه.ق) از جانب برخی از روشنفکران، روحانیون، سران عشایر با همراهی بخشی از مردم عامه برای تبدیل حکومت استبدادی به حکومت مشروطه رخ داد که به تشکیل مجلس شورای ملی و تصویب نخستین قانون اساسی ایران انجامید. برای مطالعه بیشتر "ر.ک. رحمانیان، داریوش (۱۳۹۰)، جنبش مشروطه، تهران: کانون اندیشه جوان.

(۲) متحدالمال به نوشته‌هایی اطلاق می‌شد که نسخه‌های متعدد آن با یک مضمون، یک شکل و یک تاریخ برای اطلاع به سفارتخانه‌های دولت‌های خارجی مقیم ایران و سفیران ایران در کشورهای خارجی فرستاده می‌شد، متحدالمال از اصطلاحات مخصوص دوره قاجار بود که از دوره سلطنت "ناصرالدین شاه" رایج شد (قائم مقامی، ۱۳۵۰: ۱۲۷). این اصطلاح پس از تاسیس "فرهنگستان ایران" در دوره پهلوی اول و بر اساس واژه‌های جایگزین مصوب در فاصله سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۱۹، به واژه "بخشنامه" تغییر کرد که در تعریف آن آمده بود: نامه‌ای که برای آگهی چند نفر فرستاده می‌شود (فرهنگستان ایران، بی‌تا: ۹).

(۳) برای آگاهی از شورش‌های عشایری در این دوره، ر.ک. نقیب زاده، احمد (۱۳۷۹)، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران: اسناد انقلاب اسلامی، صص ۸۰-۱۵۳.

(۴) در کتاب *خاطرات سلطانی*، لیست بلند بالایی از اسامی زندانیان کرد، لر و بختیاری از مناطق اورامان، مریوان، اردلان (کردستان) و از طایفه‌ها و عشایر معروف جاف و کلهر و گوران و سادات و شیوخ و ... آمده است که بیشتر آن‌ها در زندان قصر رضاشاهی مدت‌ها زندانی و عده‌ای دیگر در همانجا اعدام شدند. ر.ک. سلطانی، محمد طاهر (۱۳۸۴)، *خاطرات سلطانی* «از قصر شیرین تا قصر قجر»، به اهتمام محمدعلی سلطانی، تهران: سپا، صص ۹۲-۲۵۹.

(۵) ملا خلیل در سال ۱۲۵۹ش در روستای گورمور (گورهمر) در سردشت و در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد، مراحل نخستین دروس مذهبی را در سردشت و مهاباد فراخواند و برای ادامه تحصیل راهی شهر کرکوک شد و نزد ملا علی شامنصوری و ملا شهاب، علم هیئت و ریاضی و نجوم را فراگرفت. در بازگشت به زادگاه خود و نزد استاد قدیمی خود ملا وسیم سردشتی، اجازه‌نامه روحانیت (ملایتی) را دریافت کرد و در سردشت به کار امامت و تدریس مشغول گردید (نه‌محمدیان، ۱۳۸۸: ۱۳؛ صفاجو، ۱۳۸۹: ۶۲-۶۳). ملاخلیل زندگی ساده‌ای داشت و در آداب و رسوم مذهبی و ملی فردی متعصب بود، به علاوه در تدریس علوم فقهی قدیمه نیز بسیار توانمند بود (افخمی، ۱۳۶۸: ۷)، همچنین ملاخلیل در کنار بهره علمی و فقهی که داشت، صاحب ابداعات جالبی نیز بوده است، از جمله جدول اوقات نماز بر اساس هیئت ستارگان، ثبت ساعات نماز بر اساس حروف ابجدی و همچنین تقویم محلی که

زبانزد عامه مردم بود و هنوز در برخی از مساجد از آن استفاده می‌شود (نه‌حمه‌دیان، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۴؛ سلیمی، ۱۳۸۱: ۲۳).

(۵) مورخ کتاب *نظری به تاریخ و فرهنگ سفر کردستان*، زمان تاریخی رویداد "کشف حجاب" را سهواً به جای قانون متحدالشکل لباس ذکر کرده است، در حالی که اجرای برنامه کشف حجاب به سال ۱۳۱۴ش برمیگردد و واکنش ملاخلیل به قانون تغییر لباس در سال ۱۳۰۷ بوده است و ارتباطی با قانون کشف حجاب نداشت.

منابع

اسناد و مدارک:

سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد:

– سند شماره ۲۷۶، از حکومت کردستان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۰۸/۶/۵، نمره ۲۲۰.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی:

– سند شماره ۷/۴۹/۱۱/۱/۱۵ق، قانون متحدالشکل البسه اتباع ایران، به تاریخ ۱۳۰۷/۱۰/۹، نمره ۱۰۰۴.

– سند شماره ۱۰/۱۵۶/۱۶/۱/۱۸۰، شکایت محمد لاریجانی پیشنماز مسجد قاضی، به تاریخ ۱۳۱۵/۱/۳۰، نمره ۳۴۶۸.

– مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفتم، صورت جلسه ۱۵، سه-شنبه ۱۳۰۷/۱۰/۴.

– مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفتم، صورت جلسه ۱۵، سه-شنبه ۱۳۰۷/۱۰/۴.

کتاب‌های اسنادی:

– سازمان اسناد ملی ایران (۱۳۸۰)، سیاست و لباس گزیده اسناد متحد الشکل شدن البسه (۱۳۰۷-۱۳۱۸)، به کوشش سید محمدحسین منظورالاجداد، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰.

– سند شماره ۱، از ریاست وزراء به بلدیة تهران، به تاریخ ۱۳۰۷/۷/۸، نمره ۴۶۳۲، ص ۳.

- سند شماره ۲۷۴، از حکومت کردستان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۰۸/۱/۱۹، نمره ۱۲۶، ص ۲۰۹.
- سند شماره ۲۷۶، از حکومت کردستان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۰۸/۶/۵، نمره ۲۲۰، ص ۲۱۱.
- سند شماره ۲۷۵، از حکومت کردستان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۰۸/۳/۲۴، نمره ۱۲۱، ص ۲۱۰.
- سند شماره ۲۷۶، از حکومت کردستان به وزارت داخله، سواد عرض حال اهالی بانه (بدون تاریخ و نمره)، صص ۲۱۳-۲۱۵.
- سند شماره ۱۴، از اداره سیاسی به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۲۵، نمره س ۴۱۷/۵۱۱، ص ۱۷.
- سند شماره ۲۸۰، از حکومت کرمانشاهان به وزارت داخله، به تاریخ ۱۳۱۵/۳/۳۰، نمره ۳۲۶۹، صص ۲۱۷-۲۱۸.
- ۲. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸)، تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سند شماره ۱۷۲، گزارش حکومت سلدوز، به تاریخ ۱۳۱۵/۲/۲۱، نمره ۲۷۲، ص ۳۵۰.

نسخه خطی:

- متن فتوای ملاخلیل درباره تغییر لباس، ۱۳۰۷ش، آرشیو شخصی محمد عبدلی، مهاباد.

خاطرات:

- افخمی، ابراهیم (۱۳۶۸)، قیام ملاً خلیل و ردّ فرمان رضاخان، سقز: انتشارات محمدی.
- بیگلری، سرتیب حیدرقلی (۱۳۵۰)، خاطرات یک سرباز، تهران: چاپخانه ارتش شاهنشاهی.
- حسامی، کریمی، (۱۹۹۶)، پیدآچوونوه گه‌شتتیک به نیو بزوتنه‌وی رزگار یخوازی کورد له کوردستانی ئیران، ستوکهولم: ماردین، ۱۹۹۶.
- شاپه‌سندی، محمهد (۲۰۰۷)، بیرهوریه‌کانی محمهدی شاپه‌سندی، سلیمانی: بنکه‌ی ژین.
- صفاجو (باوهر)، حمید (۱۳۸۹)، دیاری سه‌فا، سه‌دهشت: قندیل سردشت.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من، جلد ۱، تهران: نشر زوار.
- هه‌ژار (۲۰۰۷)، چیشتی مجبور، نویسیار ماجد مه‌دوخ رو‌حانی، مکان نشر نامشخص: ناوه‌ندی چاپ و بلاوکردنه‌وی کتیبی میهره‌گان.

پایان نامه:

- حیدری، فریده (۱۳۹۱)، "سیاست عشایری پهلوی اول درباره ایلات کرد با تکیه بر ایلات کردستان و کرمانشاه"، پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده پیام نور.
- واهیم، جلال (۱۳۸۱)، اوضاع فرهنگی کردستان در دوره قاجار و رضاشاه (با تاکید بر حوزه کردستان مگری و اردلان)، پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات تاریخی (پژوهشکده تاریخ).

کتاب:

- اتابکی، تورج(۱۳۸۵)، تجدد آمرانه(جامعه و دولت در عصر رضاشاه)، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- ابراهامیان، پرواندا(۱۳۹۲)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آشنا، حسام الدین(۱۳۸۸)، از سیاست تا فرهنگ(سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران ۱۳۲۰-۱۳۰۴)، تهران: انتشارات سروش.
- برزویی، مجتبی(۱۳۷۸)، اوضاع سیاسی کردستان(از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵-ش)، تهران: موسسه انتشارات فکرنو.
- بلوشر، ویرت(۱۳۶۳)، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- بیات، کاوه(۱۳۶۵)، شورش عشایری فارس ۱۳۰۹-۱۲۰۷، تهران: نقره-زرین.
- بیات، کاوه(۱۳۷۸)، مقدمه کتاب عملیات اورامان(ثاییز و زمستان ۱۳۱۰ شمسی)، تهران: شیرازه.
- جوانمردی، فوزیه(۱۳۹۶)، بررسی تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اداری و اقتصادی کردستان از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شمسی، تهران: منشور سمیر.
- حکیم زاده، فریدون(۱۳۸۳)، سردشت در آیین ی اسناد تاریخی، مهاباد: انتشارات رهرو.

- دربیکی، بابک(۱۳۸۲)، سازمان پرورش افکار، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رحمانیان، داریوش(۱۳۹۱)، ایران بین دو کودتا (تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه-ها(سمت).
- رحمانیان، داریوش(۱۳۹۰)، جنبش مشروطه، تهران: کانون اندیشه جوان.
- سابیر، رفیق(۲۰۱۴)، نیمپراتوریای لم لهباره‌ی نیسلام، خیئل و ناسیونالیزم، تهران: ناوهندی غه‌هلنوس.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۸۳)، مقاله "دوره پهلوی" در کتاب مجموعه مقالات پوشاک در ایران زمین(مصور)، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه پیمان متین، تهران: امیر کبیر.
- سلطانی، محمد طاهر(۱۳۸۴)، خاطرات سلطانی «از قصر شیرین تا قصر قجر»، به اهتمام محمدعلی سلطانی، تهران: سها.
- سلیمی، هاشم(۱۳۸۱)، زمستان در فرهنگ مردم کرد، تهران: انتشارات سروش.
- سهردهشتی، یاسین(۲۰۱۱)، کوردستانی ئیران لیکۆلینه‌وه‌یه‌کی میژوویی له جوولانه‌وه‌ی رزگار یخوازی نه‌ته‌وه‌یی گه‌لی کورد ۱۹۳۹-۱۹۷۹، سلیمانی: چاپخانه‌ی سیما.
- شریعت پناهی، سید حسام‌الدین(۱۳۷۲)، اروپایی‌ها و لباس ایرانیان، تهران: نشر قومس.
- شمیم، علی اصغر(۱۳۸۷)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: بهزاد.

- صابر، فرح (۲۰۱۳)، رضا شاه بهلوی التطورات السياسيه فى ايران ۱۹۱۸-۱۹۳۹، السليمانيه: مركز كردستان للدراسات الاستراتيجيه.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۶)، بازیگران عصر پهلوی، جلد دوم، تهران: نشر علمی.
- عاقلی، باقر (۱۳۹۰)، رضاشاه و قشون متحدالشکل، تهران: نامک.
- فاروقی، عمر (۱۳۶۹)، نظری به تاریخ و فرهنگ سقر كردستان، سقر: انتشارات محمدی.
- فرهنگستان ایران (بدون تاریخ)، واژه‌های نو...، تهران: انتشارات دبیرخانه فرهنگستان.
- فوران، جان (۱۳۹۲)، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۵۰)، مقدمه‌یی بر شناخت اسناد تاریخی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- قدیانی، عباس (۱۳۸۹)، تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران، تهران: فرهنگ مکتوب.
- قزنجی، حسسن (۲۰۱۴)، پیکه‌نینی گدا، سوران: خانه‌ی چاپ و بلاوکردنه‌وی سوران.
- کعبی، معروف (۲۰۱۴)، كردستان در بطن مدرنیزاسیون و انقلاب بررسی فشرده جنبه‌های از شکلگیری جامعه كردستان در ایران قرن بیستم، كردستان: بی‌نا.

- الگار، حامد(۱۳۶۹)، دین و دولت در ایران(نقش عالمان در دوره قاجار)، ترجمه ابولقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
- لاجینی، ابوالقاسم (بی تا)، احوالات و دستخط های عباس میرزا نایب السلطنه، تهران: افشاری.
- مستوفی، عبدالله(۱۳۸۴)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد۳، تهران: زوار.
- نفیسی، سعید(۱۳۴۵)، تاریخ معاصر ایران، تهران: فروغی.
- نفیسی، سعید(۱۳۸۳)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران: آهورا.
- نقیب زاده، احمد(۱۳۷۹)، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران: اسناد انقلاب اسلامی
- واعظ شهرستانی، نفیسه(۱۳۸۸)، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران: انتشارات تاریخ ایران.

مقالات و نشریات:

- استفانی کرونین، فرشید نوروزی(۱۳۸۵)، "نوگرایی؛ تحول و دیکتاتوری در ایران؛ نظام نوین و مخالفانش(۱۹۲۷-۱۹۲۹م/۱۳۰۶-۱۳۰۸ق)"، نامه تاریخ پژوهان، شماره ۷.
- افشار، محمود(۱۳۰۴)، "آغاز نامه"، مجله آینده، جلد ۱، شماره ۱.
- الیاسی، علی احمد(۱۳۹۲)، "بررسی نقش و جایگاه مجلس شورای ملی در سیاست‌گذاری‌های عشایری دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ه.ش)"، فصلنامه اسناد بهارستان، دوره جدید، شماره دوم.

- نهمه‌دیان، محممه‌د(۱۳۸۸)، شهرى شهپکه، ههشتا سال دواى شهرى مه‌لا خهلیل/ بهشى يه‌کهم، گوڤارى مه‌باد، سالى نويه‌م، ژماره‌ى ۱۰۲.
- نهمه‌دیان، محممه‌د(۱۳۸۸)، شهرى شهپکه، ههشتا سال دواى شهرى مه‌لا خهلیل/ بهشى دووم، گوڤارى مه‌باد، سالى نويه‌م، ژماره‌ى ۱۰۳.
- تنکابنى، حميد(۱۳۹۵)، "تحليلى بر نقش تاريخى و جايگاه سپهسالار قزوینى در تحول نظام مند ساختار ديوانسالارى ايران"، جامعه پژوهى فرهنگى. ۱۳۹۵، جلد ۴.
- جاني، اکرم(۱۳۸۸)، "سندى درباره استفاده از لباس هاى ايرانى"، پيام بهارستان، جلد ۳.
- رسولى، حسين؛ دهقانى، رضا و کریمی، علیرضا(۱۳۹۶)، "واکنش اهالى کردستان به گسترش آموزش نوین در دوره رضاشاه"، پژوهشنامه تاريخ هاى محلى ايران، سال ششم، شماره اول، پياپى ۱۱.
- رسولى، فروزان(۱۳۸۸)، "آدمهاى نسوز"، هفته‌نامه‌ى فرهنگى، اجتماعى و ورزشى کرمانشاه(ويژه اورامانات)، شماره ۳۰۲.
- روزنامه اطلاعات(۱/۶/۱۳۰۶)، "ابلاغيه از طرف مقام رياست وزراء"، سال دوم، شماره ۲۹۰.
- روزنامه گلگون(۱۵/۸/۱۳۰۷)، "جشن فارغ التحصيلى"، سال اول، شماره ۴۴.
- روزنامه گلگون(۱۷/۷/۱۳۰۷)، "تغيير کلاه و لباس"، سال اول، شماره ۴۰.
- زنده، حسن و يوسفى، جواد(۱۳۹۳)، "ساختار آموزش انتظامى و نظامى در حکومت رضاشاه"، فصلنامه مطالعات تاريخ انتظامى، شماره ۲.

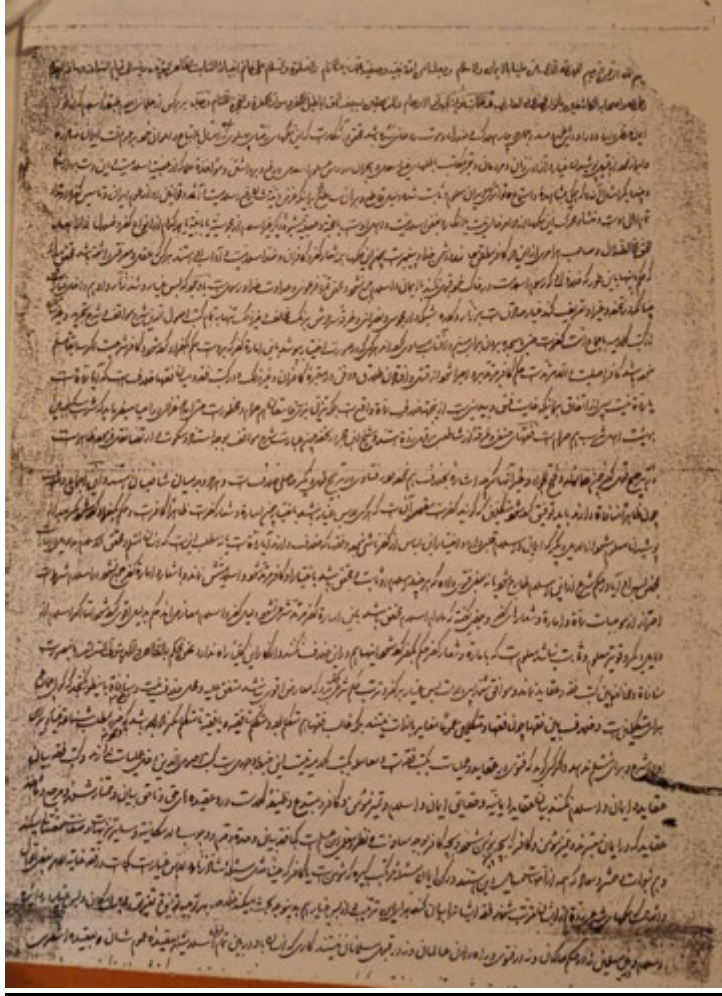
- زوید، احمد یونس و محمد، نعیم جاسم (۲۰۰۹)، "أوضاع المرأة الإيرانية في ظل إصلاحات رضا شاه بهلوی و موقف المؤسسة الدينية (۱۹۲۵-۱۹۴۱)"، مجلة أداب البصرة، ۲۰۰۹، عدد ۴۹.
- شیخ نوری، محمد امیر (۱۳۸۵)، "تغییر ساختار ارتش ایران از سنتی به مدرن"، مجله زمانه، شماره ۵۲.
- شیرویی، کیوان (۱۳۸۴)، "سپهسالار و مجموعه بهارستان"، پیام بهارستان، جلد ۴۸.
- صدیقی نجوانی، حاج رضا (۱۳۸۳)، "تغییر لباس و قیام مردم تبریز (۱۳۰۷ ش/۱۳۴۷ ق)"، فصلنامه مطالعات تاریخ، جلد ۲، شماره ۳.
- صفری، سهیلا (۱۳۹۶)، "نارضایتی از متحدالشکل نمودن لباس بر اساس اسناد عرائض مجلس شورای ملی مجلس ششم تا هشتم تقنینیه"، گنجینه اسناد، سال بیست و هفتم، شماره ۱.
- کشکول (۱۳۹۵)، "درخواست رفع زحمت"، فصلنامه کشکول، شماره ۴.
- محمدی، منظر و سیداحمدی زاویه، سیدسعید (۱۳۹۶)، "لباس متحدالشکل: بازنمایی قدرت و مدرنیته دوران پهلوی اول"، فصلنامه تاریخ ایران، شماره ۲۳.
- واعظ، نفیسه (۱۳۸۸)، "اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول برای ایلات و عشایر"، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره، پیاپی ۷۵.

- Mail, Daily. 1929. New Hat Causes Revolt. 10274, London.

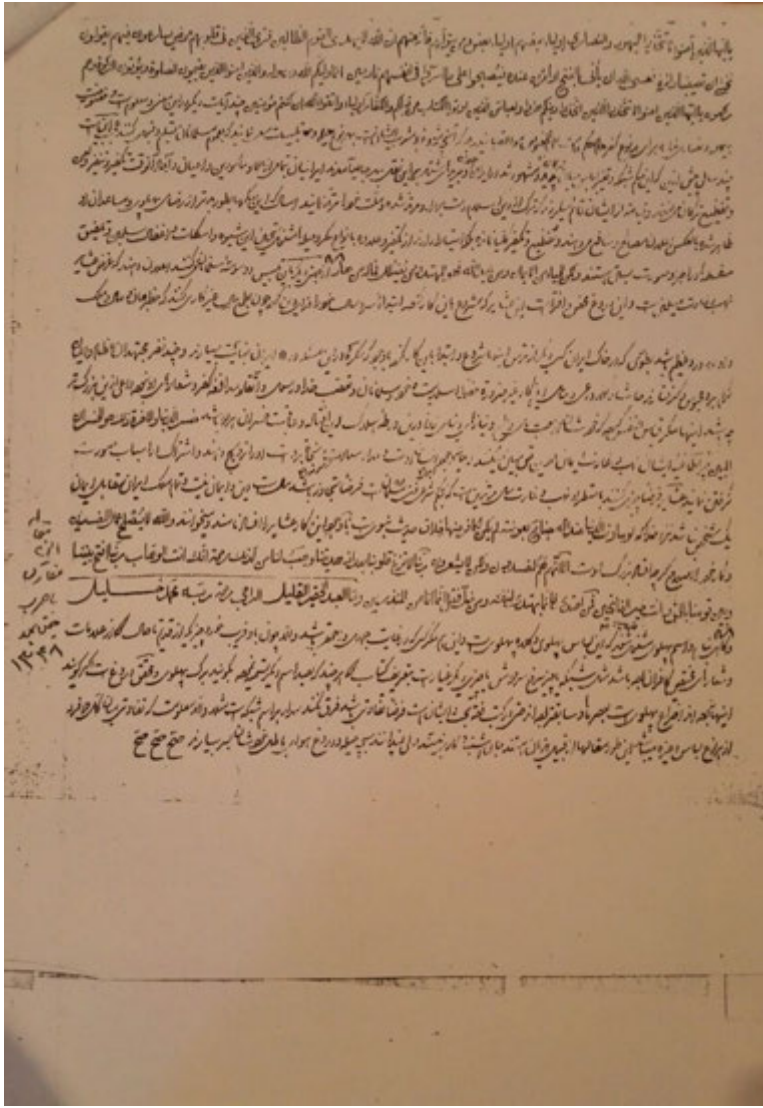
مصاحبه:

- خالصی، شمس الدین طه نصرالدین (۱۳۹۶/۱۰/۵)، پاره.

ضمیمه:



نسخه خطی فتوای ملاخلیل، ۱۳۰۷ش، ص ۱ (آرشیو شخصی محمدعبدلی، مهاباد، ۱۳۹۷)



نسخه خطی فتوای ملاخلیل، ۱۳۰۷ش، ص ۳ (آرشوی شخصی محمدعبدلی، مهاباد، ۱۳۹۷)

پوخته

تاوهكو پيش هاتنى رهزاشا بۆ سهر دهسهلات، بابهتى گورينى جلو بهرگ له ئاستى گشتىي كومه لگاي ئيراندا جيبه جى نه بوو و ههروهك سهردهمى قاجار تهنيا هيزه سهربازى و بهرپرسانى دهولهتى دهگرته وه، بهلام له دريژهى بهرنامه كاني بهمؤديرنكردن و شوناسسازى كه يه كيك بوو له ئامانجه سه رهكيبه كاني دهولهتى په هلهوى بۆ دامه زراندى دهوله تيكى ناوهنديى بههيز و حكومه تيك به دهسه لاتي ره هاوه، له سالى ۱۳۰۷ هه تاوى، ياساي يه كپوشىي جلو بهرگ برپارى له سهر درا و خه لكى ئاساييش ناچاركران جلو بهرگى خويان بگورن. جيبه جى كرنى ئه م ياسايه كاردانه وهى جياوازى له كومه لگادا بهدواى خويدا هينا كه راپه رپينى مه لا خه ليل نمونه يه كى ئاشكرائى بهرنگارى و دژايه تىي خه لكى ناوچه كوردنشينه كان بوو دژ به سياسه تى سه پيندراوى دهوله ت. ئه م تويزينه وهيه به سو دوه رگرتن له ميتودى وه سفى شيكارىي، سه رچا وهى كتبخانه يى و به پشتبه ستن به به لگه نامه ميژو وييه كان و گيرانه وه كاني ميژووى زاره كى ئه نجامدراوه. تويزينه وهكه گه يشتوته ئه و ئه نجامه ي كه دهوله ت بۆ جيبه جى كرنى سياسه تى يه كپوشىي جلو بهرگ، سو ودى له دامه زرا وه كاني مه عاريف و ئه وقاف له گه ل به كار هينانى توندوتويزى و ناچار كردن بينيوه. كاردانه وهى به شيك له پياوانى ئايينى و سه روك هوزه كاني ناوچه كوردنشينه كان به چه شنىك بووه كه ئه م بهرنامه يه يان وهك هه ره شه يه ك بۆ سهر شوناسى كولتوورى، ئايينى و نه ته وه يى خويان زانيوه و له بهرامبه ري دا به شيوازى جوراوجور خوراگرييان نواندووه.

كليله و وشه كان: دهوله تى په هلهوى يه كه م، يه كپوشىي جلو بهرگ، ناوچه كوردنشينه كان، شوناس، مه لaxe ليل

Abstract

Dress reform to the Iranian society was not implemented till the coming of Reza Shah Pahlavi to power. Even during the rule of Qajar dynasty, dress uniform was implemented only to military and officials. Raza Shah along with his works towards modernization and creating national identity to establish a central government with absolute power, in 1308 (According to Iranian calendar) the law of uniform dress was made. This time, ordinary people were forced to wear the uniform dress. This followed by reactions among people and religious and tribal leaders in different areas including Kurdish inhabited areas. The uprising of Mullah Khalil is an example of resisting of the people in those areas against the government. The study has used descriptive analysis method and relied on sources like library, historical documents and oral history. The study's result is that the government to implement dress uniform got benefit from Maarif and Awqaf (religious affairs) foundations along with pressure and violence. The religious and tribal Kurdish leaders resisted against the reform because they believed that this reform was a threat to their cultural, religious and national identity.

Key words: the first Pahlavi's rule, dress uniform, Kurdish inhabited areas, identity, Mullah Khalil